

آریستوکراسی منطقه‌ای و کلان‌مالکی خانی در ایران: منطقه گله‌دار

محمد رضا تهمک *

ابراهیم توفیق **

تاریخ دریافت: ۹۳/۹/۲۰

تاریخ پذیرش: ۹۴/۲/۲۹

چکیده

وضعیت آریستوکراسی زمیندار در ایران همواره مورد بحث جامعه‌شناسان تاریخی بوده و معتقدند آریستوکراسی ارضی در ایران وجود نداشته است. این تحقیق که با رویکرد نقادانه و تکنی‌نگری و روش نظریه‌مبنایی در محدوده تاریخی منطقه گله‌دار از ایالت فارس صورت گرفت، به کشف و مفهوم‌سازی از پدیده‌های تابحال مورد غفلت واقع شده آریستوکراسی منطقه‌ای و

*. کارشناس ارشد جامعه‌شناسی از دانشگاه علامه طباطبائی (مکاتبه کننده). Mrtahmak@yahoo.com

** . دکترای جامعه‌شناسی از دانشگاه فرانکفورت، مدرس جامعه‌شناسی در دانشگاه تربیت مدرس.

Ebrahim_towfigh@yahoo.com

کلان‌مالکی خانی در پژوهش‌های جامعه‌شناسی تاریخی ایران و برساختن نظریه تداوم آریستوکراسی و کلان‌مالکی خانی در ایران پیشادولت مدرن انجامید؛ و نشان می‌دهد، برخلاف نظریات تاکنون ارائه شده، با وجود آمد و رفت حکومت‌ها، این آریستوکراتها از تداوم تاریخی برخوردار بوده‌اند. این تداوم مبتنی بوده است بر وجود ارتباطات حمایتی متقابل محلی (درون منطقه‌ای، میان گروه آریستوکرات با گروه‌های درون منطقه و فرامنطقه‌ای، میان آن‌ها با حکام مناطق مجاورشان).

واژه‌های کلیدی: آریستوکراسی منطقه‌ای، کلان‌مالکی خانی، روابط حمایت متقابل محلی، منطقه گله‌دار.

بیان مسئله

وضعیت آریستوکراسی و تداوم آن در تاریخ ایران همواره مورد بحث جامعه‌شناسان تاریخی بوده است. تا کنون اجماع نظری بر این بوده که در تاریخ ایران آریستوکراسی وجود نداشته است. از آنجا که از حدود ۹ سال پیش درگیر تحقیق درباره حکام محلی و بزرگ مالک در جنوب ایران بودم، با وضعیت اجتماعی-تاریخی خاصی مواجه شدم (شواهدی از آریستوکراسی پیش رو قرار گرفت) که دانش موجود توان تشریح آن را نداشت. مشاهده شد صاحب‌نظران بدون در نظر گرفتن دقایق زمانی-مکانی امر تاریخی و انجام تحقیقی تجربی در مورد هیچ یک از مناطق ایران به صورت انتزاعی و شرق‌شناسانه مبتنی بر تحمیل غیاب بر پدیده‌ها [۱]^۱ به نظریه‌پردازی پرداخته‌اند. مشاهده این وضعیت و شواهد مقابل آن، دانش فوق را به پرسش و ذهن را به تأملی دوباره و در پی آن، به لزوم انجام پژوهشی مدون در این زمینه سوق داد.

۱- عدد تنها در [] ارجاع به یادداشت‌ها است.

این تحقیق با رویکرد نقادانه و تکینگی^۱ پدیده آریستوکراسی در منطقه گله‌دار در جنوب ایران انجام شد. تلاش شد با واسازی [۲] گفتمان غالب و امکان‌پذیرسازی مواجهه با واقعیت اجتماعی-تاریخی خاص گله‌دار به فهمی از آن رسید. همچنین، کاریست مفاهیم و نظریات عام بدون توجه به دقایق تاریخی به دلیل شیوه تعیین‌کنندگی ضمنی موجود در آن، مانع از فهم واقعیت و معنای کنش ذی‌مدخلان آن می‌شود. چنین کاریستی امکان فهم درون‌ماندگار از امر اجتماعی را سلب می‌کند و می‌تواند به فروگاهی ابعاد پدیده و مفهوم برساخته از آن به وجوه تشابه آن با مفهوم وام گرفته شده بی‌انجامد. بنابراین، تلاش شد تحدید پدیده (مفهوم‌سازی) و تبیین و فهم آن (نظریه‌پردازی) از منظر فردیت تاریخی صورت گیرد. به گفته ماکس وبر^۲: «ما جویای شناخت پدیده تاریخی هستیم و منظور از تاریخی بودن: معنادار بودن پدیده در فردیت خود^۳ است. ... حتی گسترده‌ترین دانش ممکن درباره «قوانین» در برابر این پرسش درمی‌ماند که: تبیین علی یک واقعیت منفرد چگونه امکان‌پذیر است حال آنکه حتی توصیف کوچک‌ترین برش از واقعیت نمی‌تواند جامع باشد؟» (وبر، ۱۳۸۷: ۱۲۴).

درباره برساختن مفاهیم «آریستوکراسی منطقه‌ای» و «کلان‌مالکی خانی» باید گفت، برای بررسی پدیده اجتماعی-تاریخی در تکینگی‌اش می‌بایست مفهوم‌سازی از آن نیز با نامی که در محل برای آن به کار می‌رود صورت گیرد. این چالش که خواندن واقعیت خاص تاریخی ذیل یک مفهوم (نام‌گذاری تعمیمی) می‌تواند از دقایق آن کاسته و تاریخی تحت تاریخی دیگر خوانش و زیر گرفته شود را رینهارت کوزلک^۴ گوشزد می‌کند. او «چالش میان زمان و زبان» و «ارتباط میان مفهوم و موقعیت و مفهوم و واقعیت تاریخی» را برجسته می‌کند و نشان می‌دهد که ممکن است در زبان علم ناهمزمانی میان

۱. singularity, (look at: Badiou, ۲۰۰۳: ۱۰ – ۵ & ۷۵ – ۸۵).

۲. Max Weber

۳. Eigentart

۴. Reinhart Koselleck

این مقولات از نظر تاریخمندیِ مفاهیم رخ دهد (Jordheim, ۲۰۱۲:۱۶۴). در نگارش تاریخ مفاهیم می‌گوید: مفهوم را باید در زمان و بستر خاص آن مورد توجه قرار داد (Ibid: ۱۶۷)؛ اما در عین این وقوف، باید در نظر داشت، از یک طرف، برخی پدیده‌ها که محقق آن‌ها را تعیین حدود می‌کند، ممکن است در زمینه خاص تاریخی خود، مفهومی ویژه برای آن نداشته باشند؛ مانند آنچه در این پژوهش در مورد آریستوکراسی منطقه‌ای و کلان‌مالکی خانی وجود داشت. از طرف دیگر، لازم است تا حد ممکن، در عین رعایت تکینگی، پدیده‌ها در قالب مفاهیمی قابل فهم و پی‌گیری برای اجتماع علمی به صورت سراسری ارائه شوند. در این پژوهش، برای حل این موضوع، به این نتیجه رسیدیم که مفاهیم برساخته در جریان پژوهش، خواه در بستر اجتماعی-تاریخی خود موجود باشند یا نه، خواه به شکل تعمیمی از متن اجتماعی-تاریخی یا مفهوم دیگری برداشته شده باشند یا نه، لازم است تا آنجا که ممکن است در تکینگی خود تشریح شوند؛ یعنی، گرچه در تکینه‌ترین ارائه مفاهیم از پدیده‌ها ممکن است کرانمندی واقع مدلول اندکی خدشه‌دار شود، اما می‌بایست تلاش کرد جوانب گوناگون واقعیت تا حد ممکن در نگارش بازنمود یابد.

تقریرات نظری و مفهومی

از ابتدا هدف پژوهش تا حد امکان، دست یافتن به شناختی از موضوع مورد پژوهش، فارغ از سلطه نظریه یا گفتمانی خاص بوده است. بنابراین، لزوم واسازی متن از سوی مشاهده‌گر، در قالب تشخیص فوکویی و دریدایی «کاربردهای سیاسی زبان و روابط سلسله مراتبی قدرت نهفته در آن» ایجاب می‌کند «نقاب عناصر ایدئولوژیک را از چهره آن کنار زند. [نشان می‌دهد]، هر واقعیتی نه تنها از راه گفتار و گفتمان منتقل، بلکه به شیوه‌ای بسیار بنیادین بوسیله آن‌ها ساخته می‌شود» (Iggers, ۱۹۹۷: ۱۳۲). بنابراین، عامدانه از ساختن هرگونه فرضیه، چارچوب نظری و حتی مفهومی اجتناب شد. از این

رو، مفاهیم و نظریه این تحقیق نیز، پسینی‌اند؛ و آنچه در اینجا می‌آید، تنها برای ایجاد حساسیت نظری و مفهومی بوده است.

از این رو، در اینجا، به ابعاد و مولفه‌های پدیده آریستوکراسی نزد نوربرت الیاس^۱ و جاناتان پوویس^۲ - البته تنها جهت شناخت اولیه (ایجاد حساسیت نظری و مفهومی و پروبلماتیک کردن آن) و نه به عنوان تعریف مفهومی سخت - و در صورت تناسب بهره‌گیری جهت توضیح وضعیت خاص منطقه گله‌دار، اشاره می‌شود.

به نظر پوویس آریستوکراسی «همواره به مفهوم حق و وظیفه یک گروه از مردم برای فرمان راندن بر بقیه همعصران خود» و مسئله اساسی آن «اقتدار» بوده است (پوویس، ۱۳۷۹: ۱۰-۹). در مبحث «مقام و سلسله مراتب» برتر آریستوکراتها می‌گوید: «اصل و نسب برای بسیاری از خانواده‌های کهن، قدرت رهبری ممتاز و ذاتی را به ارمان می‌آورد» (همان: ۳۶). همچنین بحث «دوستان و پیروان» ارباب آریستوکرات مطرح است که به موجب پیمانی مکتوب میان «حامی» و افراد «ملتزم‌الرباب» در همه جنبه‌های کار و زندگی متداول بود و افراد به خدمت ارباب فتودال در می‌آمدند و این حمایت متقابل شیوه اصلی اعمال اقتدار آنان بود (همان: ۹۶-۸۴). داشتن ثروت نیز در کنار قدرت و دودمان برای چنین «خانواده معظم» و «جلیل‌المکان» لازم بود (همان: ۳۹). در اروپای ماقبل صنعتی زمین از منابع مؤثر اقتصادی بود؛ اما زمین برای آریستوکراتها بیشتر با «مقام و شأن» مرتبط و اهمیت آن به واسطه پرستیژ و «حق رهبری برخی بر دیگران نیز می‌بود» (همان: ۲-۴۱). او از مهمانی‌های عظیم، سخاوتمندی‌های آریستوکراتیک (همان: ۵-۴۴) و ازدواج فرزندان آریستوکراتها با یکدیگر به عنوان روشی برای تثبیت منابع ثروت و افتخار و تحکیم پیوندهای سیاسی میان آنان (همان: ۵۸) نیز یاد می‌کند. به عقیده پوویس از اوایل قرون وسطی ... دولت‌ها برای تحقق اقتدارشان لازم بود در قبال واقعیت آریستوکراسی محلی «منطق مصالحه» پیش گیرند (همان: ۱۰-۱۰۹).

۱. Norbert Elias

۲. Jonathan Powis

این وضعیت تا قرن نوزدهم میلادی تداوم داشت تا این که گسترش اقتصاد صنعتی، شهرنشینی و نظریات‌های سکولار و نوگرا آریستوکراسی را به چالش کشید و با تأکید بر ملی‌گرایی و اصولی چون شهروندی آریستوکراسی به پایان خود رسید (همان: ۸-۱۶۲).

الیاس، فضای وسیع مساکن با جدایی فضای خدمتکاران از فضای مخصوص اربابان آریستوکرات را ذکر می‌کند. به تعبیر رژه شارتیه^۱، اصل دوری و نزدیکی («بزرگ‌ترین فاصله‌های اجتماعی در فشرده‌ترین نزدیکی مکانی»). همچنین، شکوه مسکن آریستوکرات نشانه رده اجتماعی صاحب خانه است. الیاس مصارف زیاد آریستوکراتها را قبل از هر چیز برای رده اجتماعی یا پایگاهی که دارند یا آرزویش را دارند می‌داند. آداب‌دانی و نزاکت در رفتار اجتماعی و گفتار را نیز به عنوان ویژگی آریستوکراسی برمی‌شمرد. همچنین، آریستوکراتها باید زمان و مکان گسترده‌ای را به معاشرت اجتماعی خود اختصاص دهند (Heinich, ۱۹۹۷: ۹ - ۱۸).

پس از ذکر ابعاد متشکل‌ساز آریستوکراسی نزد الیاس و پوویس در اینجا به نظریات مطرح مربوط به آریستوکراسی در شرق و ایران از جانب صاحب‌نظران خارجی و ایرانی پرداخته می‌شود.

به نظر کارل مارکس، «برنیه به درستی - با ارجاع به ترکیه، ایران و هندوستان - شکل بنیادی تمام پدیده‌ها در شرق را در غیاب مالکیت ارضی خصوصی در آن می‌یابد. این است کلید واقعی حتی در شرق» (Marx, ۱۸۵۳). او این مطلب را درباره شیوه تولید آسیایی (استبداد و کنترل دولتی منابع آب) بیان کرد: «شرایط اقلیمی و ارضی، مخصوصاً منطقه پهناور بیابانی که از صحرای آفریقا به سمت عربستان، ایران، هندوستان و تارتارستان تا مرتفع‌ترین فلات‌های آسیا گسترش یافته، سبب تأسیس آبیاری مصنوعی بوسیله کانال‌ها و تأسیسات آبرسانی‌ای شده که اساس کشاورزی شرقی است. ... این ضرورت بنیادی استفاده مشترک و مقتصدانه از آب که در غرب سبب تبدیل بنگاه‌های

۱. Roger Chartier

خصوصی به انجمن داوطلبانه شد ... در شرق، چون که تمدن بسیار ضعیف و وسعت قلمرو بسیار گسترده‌تر از آن بود که به پیدایش انجمن‌های داوطلبانه بی‌انجامد، مستلزم مداخله قدرت مرکزگرای حکومت بود. به همین جهت برای تمام حکومت‌های آسیایی یک کارکرد اقتصادی بسط یافت، کارکرد تأمین امور عمومی. این بهره‌برداری مصنوعی از زمین، متکی به حکومت مرکزی است» (Marx, ۲۰۰۷: ۲۱۴). او همچنین، نظر دیگری در مورد مالکیت در جوامع شرقی و آسیا بیان کرده و معتقد به وجود استبداد مبتنی بر پراکندگی جوامع شرقی به صورت دهکده‌ها، طوایف و قبایل از هم جدا افتاده با اقتصاد خودبسنده است. به نظر او در آنجا جوامع متشکل از دهکده‌های پراکنده با مالکیت جمعی یا قبیله‌ای در جوامع کلانی ابتدایی و فاقد مالکیت قانونی خصوصی زمین بوده و این اجتماعات در کنار هم به صورت متفرق و دارای زندگی یکنواخت و راکد و فاقد طبقه اقتصادی و اجتماعی مستقل بوده‌اند (Marx, ۱۹۷۳: ۴۷۱-۹ & ۴۸۳-۹۷). به هر حال در هر دو نظریه مارکس، جوامع شرقی فاقد نهاد مالکیت خصوصی زمین هستند.

و بر در بحث از پاتریمونالیسم در جوامع شرقی و غربی، آنجا که به پاتریمونالیسم در جوامع شرقی می‌پردازد، غیبت نهاد مالکیت خصوصی زمین و طبقه آریستوکرات مستقل زمیندار در جوامع شرقی را مطرح می‌کند. به نظر او، پاتریمونالیسم که از مشخصه‌ها و الگوهای غیرعقلایی حکومتداری و کنشی سنتی است که در تجربه تاریخی جوامع شرقی به نوعی دولت متمرکز قدرت می‌انجامد، غیبت نهاد مالکیت خصوصی زمین و طبقه آریستوکرات مستقل زمیندار در این جوامع را در پی داشته است (Weber, ۱۹۶۴: ۳۴۱-۵۸).

آن لمتون^۱ معتقد است در ایران «هرگز اشرافیت ثابتی که مبنای آن بر مالکیت زمین باشد و وسیله انتقال املاک اشراف از نسلی به نسل دیگر گردد به منصف ظهور نرسیده است. مهم‌ترین علل این امر دو تاست؛ اول آنکه، ماهیت جامعه اسلامی و قانون ارث در

۱. Ann K. S. Lambton

اسلام با این معنی معارض است و پس از چند نسل املاک خواه ناخواه به قطعات کوچک و کوچک‌تر تقسیم می‌شود ... همین نکته در مورد هر طبقه مالکی که در هزار سال اخیر و در هر دوره‌ای از ادوار پا به عرصه وجود نهاده است، مصداق دارد ... دومین علت مهم ... هرج و مرج‌های متوالی و تغییرات مکرری است که در سلسله سلاطین روی داده است» (لمتون، ۱۳۳۹: ۹-۴۵۸).

کارل ویتفوجل در تبیین «استبداد شرقی ... خشن‌ترین شکل قدرت تام» در شرق [مانند ایران] (Wittfogel, ۱۹۶۷: ۱) می‌گوید: در این کشورهای خشک و نیمه خشک کم‌آب که کشاورزان نیاز به نظارت اجتماعی و اقتدار هدایتگر کار جمعی برای مدیریت منابع آب را احساس می‌کردند، به اقتداری مسلط (حکومت استبدادی) تن دادند تا آب برای کشاورزی تأمین گردد (Ibid: ۱۳-۲۹). این دول آب-محور، به قدرت‌های استبدادی مطلقه بدون نظارت و تام تک-کانونی با دیوانسالاری گسترده و انحصار نیروی مسلح سازمان‌یافته تبدیل شدند که بر همه عرصه‌ها کنترل تام داشتند (Ibid: ۴۹-۱۰۰). او به وجود مالکیت خصوصی ارضی -البته درحالی که اکثر اراضی کشاورزی تحت مالکیت دولت بود- (Ibid: ۲۷۱-۹۳) و اعیان دیوانسالار در شرق اشاره دارد؛ اما این اعیان را فاقد قدرت سازماندهی خود و وجود این گروه را وابسته به موقعیت آن در مراتب قدرت دولتی و اراده حاکمیت می‌داند (Ibid: ۳۲۷-۶۴). می‌گوید، در ممالک شرقی مالکیت خصوصی ارضی نیز، به دلیل وجود چنین دولتی فاقد امنیت بود و می‌توانست مورد تعرض دلبخواهانه حکومت قرار گیرد. همچنین، تحت تأثیر قوانین ارث قطعه قطعه کننده، اراضی خصوصی در طول زمان تجزیه می‌شده و مانع از پیدایش آریستوکرات‌های فئودال مستقلی مانند اروپای فئودالی بوده است (Ibid: ۷۸-۸۶, ۱۸۸-۹۱ & ۲۳۰-۳۰۰).

به نظر جواد طباطبایی وجود «اعیان درباری» در تاریخ ایران به معنای «اشرافیت» به عنوان طبقه‌ای کمابیش متمایز از قدرت حکومتی نبوده است ... در ایران، اشرافیت را شاه به وجود می‌آورد و با اراده او نیز خاندان‌هایی یک‌شبه نابود می‌شدند» (طباطبایی، ۱۳۸۶: ۱۲۳). او در مورد اشرافیت از اوایل صفویه و جنگ چالدران تا دوره قاجار و

جنگ‌های ایران و روس (همان: ۶-۱۲) می‌گوید: «سبب این که «اعیان»، در [این] دوره گذار تاریخ ایران، «اشراف» نیستند، این است که اغلب بزرگان، نخستین و در عین حال، واپسین فرد خاندان خود هستند و در واقع، در ایران، خاندان‌های اعیان، وجودی مستقل از اقتدار سیاسی مطلقه پادشاه که به دلخواه خود آن‌ها را بر می‌کشد و به هر بهانه‌ای نیز خاندانی را نابود می‌کند، ندارند» (همان: ۲۰۰).

ابراهیم توفیق نظام سیاسی پیشامدرن را «ساختاری امپراتوری» و متکثر (همان: ۴۵-۲۳) و «حاملین استراتژیک» (همان: ۷-۳۶) آن را آریستوکرات‌های دیوانی و نه ارضی می‌داند: «رابطه ... گروه‌های زمیندار با جوامع روستایی، رابطه‌ای با واسطه ... گروهی دیوانی (اغلب خرده مالک) بوده است که در دوره ساسانی به گروه «دهقانان» مشهور بوده است ... پس از حمله اعراب، دیگر از این نام استفاده نمی‌شود، اما با توجه به عدم تغییر ساختاری رابطه مالک و زارع، ... [و] با توجه به دگرگونی‌هایی که در میان گروه‌های مالکین در پی‌آمد تغییر و جابجایی سلسله‌ها (قدرت مرکزی) صورت می‌گرفته است، تداوم اقتصاد و ... تمدن کشاورزی ... مشروط به تداوم نقش کارکردی این گروه ... اشرافیت دیوانی، به عنوان کارگزاران اصلی [این] ساختار» بوده است (همان: ۴۴-۵).

محمد علی کاتوزیان می‌گوید، در اروپای فئودال آریستوکراسی ارضی مداوم بود و «اثری از بی‌قانونی نهادینه در آن دیده نمی‌شد ... هیچ یک از این ویژگی‌ها و مناسبات اساسی تاریخی، اجتماعی و نهادی در مورد ایران در هیچ یک از مراحل توسعه اجتماعی و اقتصادی آن صدق نمی‌کند» (کاتوزیان، ۱۳۸۸: ۶۰-۵۹). او در رابطه با تأثیر استبداد ایرانی مطلقه پدید آمده در نتیجه جامعه کم‌آب و خشک با واحدهای اجتماعی کوچک و فاقد قدرت مقاومت در برابر حکومت می‌نویسد: «برای حق مالکیت هیچ‌گونه ضمانت قراردادی وجود نداشت و از حق ارث خود به خودی هم نشانی دیده نمی‌شد» (همان: ۶۵). «مالکیت خصوصی (بویژه بر زمین) سست و ناپایدار بود و بر پایه اشکال تولیداری قرار داشت که در آن، ملک به عنوان یک امتیاز نظامی-دیوانی به افراد واگذار

می‌شد، نه این که به عنوان یک حق آریستوکراتیک پذیرفته شود. ... قدرت سیاسی ... هم مطلق و هم استبدادی بود. ... در هیچ زمان و مکانی، نشانی از اعیان آریستوکراتیک یا شهروندان بورژوا دیده نمی‌شد» (همان: ۳-۷۲).

حال، با توجه به شواهد دال بر وجود مالکیت گسترده و آریستوکراسی در منطقه گله‌دار و در مقابل آن، استدلال‌ات سلبی صاحب‌نظران که غیاب آریستوکراسی ارضی در ایران را پیش فرض قرار داده‌اند، ضرورت انجام پژوهشی انضمامی پیرامون آریستوکراسی در این منطقه از ایران، مشخص می‌شود. وقوف به این که «رویه‌های گفتمانی متفاوت می‌توانند خوانش‌های متفاوتی از موضوع واحد مورد پژوهش ارائه دهند ... در درون هر گفتمان نیز خوانش‌های متفاوتی به فراخور زمان و مکان وجود دارد» (Jenkins, ۲۰۰۴: ۷) ضرورت تلاش برای امکان خوانش متن اجتماعی فارغ از سلطه نظریه یا گفتمانی خاص را بیشتر نشان می‌دهد.

روش تحقیق

متناسب با رویکرد نظری پژوهش از روش نظریه‌مبنایی و نمونه‌گیری نظری تا اشباع نظری داده‌ها (استراس و کوربین، ۱۳۸۷: ۴-۲۲) استفاده شد [۳]. در گردآوری داده‌ها از سه شیوه مراجعه به منابع مکتوب، مصاحبه عمیق و نیمه-ساختارمند با ۳۶ نفر مطلع کلیدی (از منطقه گله‌دار، و هر جا از مناطق اطراف آن که لازم می‌شد) و بازدید میدانی از قلعه‌ها، برج‌ها، نخلستان‌ها و آسیاب‌های به جا مانده استفاده شد. اتکای اصلی نیز بر منابع اسنادی بوده است که در پنج دسته می‌گنجد: ۱) متون تاریخی سطح کلان تاریخ ایران و سطح گسترده‌تر مانند کل جوامع شرق. ۲) کتب توصیفی و تحلیلی تاریخی یا اسنادی که کتاب شده‌اند و حاوی اطلاعاتی از گله‌دارند. ۳) نقشه‌ها و روزنامه‌ها. ۴) اسناد کاغذی در آرشیوهای سازمانی. ۵) اسناد کاغذی که نزد افراد نگهداری می‌شوند. در گزینش مطلعین کلیدی محلی از افراد آشنا با محل نیز کمک گرفته شد و این نکته هم

مورد توجه بود که در راستای چندزاویه‌نگری (استفاده از منابع متعدد در کسب داده‌ها) (Denzin & Lincoln, ۲۰۰۳: ۶۶) مطلعین کلیدی محدود به نوادگان حکام محلی انتخاب نشوند. در تحلیل داده‌ها نیز از شیوه کیفی تحلیل بهره گرفته شد.

روایت تاریخی آریستوکراسی در منطقه گله‌دار [۴]

۱- ایالت فارس و منطقه گله‌دار: محدوده ایالت فارس پیش از حمله اعراب تا اواخر دوره قاجار که نقشه آن و *فارسنامه ناصری* از آن تهیه می‌شود، با اندک تغییراتی باقی ماند. مطابق منابع رسمی یاد شده ایالت فارس شامل ۶۳ منطقه «بلوک» از جمله گله‌دار [۵] بوده است: «از گرمسیرات فارس در جنوبی شیراز است. درازای آن از «ده شیخ» تا قریه «پسرودک» ۳۴ فرسخ [(۲۰۴ کیلومتر)]، پهنای آن از ۲ فرسخ و نیم [(۱۵ کیلومتر)] نگذرد». دارای ۴۳ قریه آباد [۶] و مرکز آن روستای گله‌دار بوده است. از اواخر صفویه و تغییر مرکز منطقه از فال به گله‌دار نام آن از فال به «گله‌دار» تغییر می‌یابد (حسینی فسائی، ۱۳۸۸: ۹-۱۴۵۷). اکنون گله‌دار شهر مرکز بخش و از ۱۳۸۰خ از توابع شهرستان مهر استان فارس است (فریدی مجید، ۱۳۹۰: ۳۲۴). [۷].

۲- خاندان خوانین گله‌داری در طول تاریخ: تبار این خوانین به «ملافریدون

لر» می‌رسد که در دوره صفویه (۱۰۷۰ ه.ق [(۱۰۳۸ خ)]) با حدود ۱۰۰۰ خانوار به این منطقه مهاجرت کردند (حسینی فسائی، ۱۳۸۸: ۱۴۵۷). آن‌ها تا اواسط دوره پهلوی (۱۳۲۷ خ) بر منطقه گله‌دار حکومت داشته‌اند. *فارسنامه ناصری*، حکام منطقه گله‌دار از ملافریدون‌لر تا یکی از نوادگانش به نام احمدخان گله‌داری را به ترتیب ذکر می‌کند (حسینی فسائی، ۱۳۸۸: ۹-۱۴۵۸). خورموجی در *نزهت الاخبار* ذیل حوادث اواخر زندیه در ایالت فارس به باقر خان گله‌داری اشاره می‌کند (خورموجی، ۱۳۸۰: ۴۸۳ و ۴۸۷). همچنین، ابن عبدالکریم علیرضا شیرازی که در اواخر زند، تاریخ زندیه‌اش را نوشته (بئیر، ۱۳۶۵: ۲۵ - ۱۶) نیز به درگیری‌های باقر خان گله‌داری با حکومت مرکزی

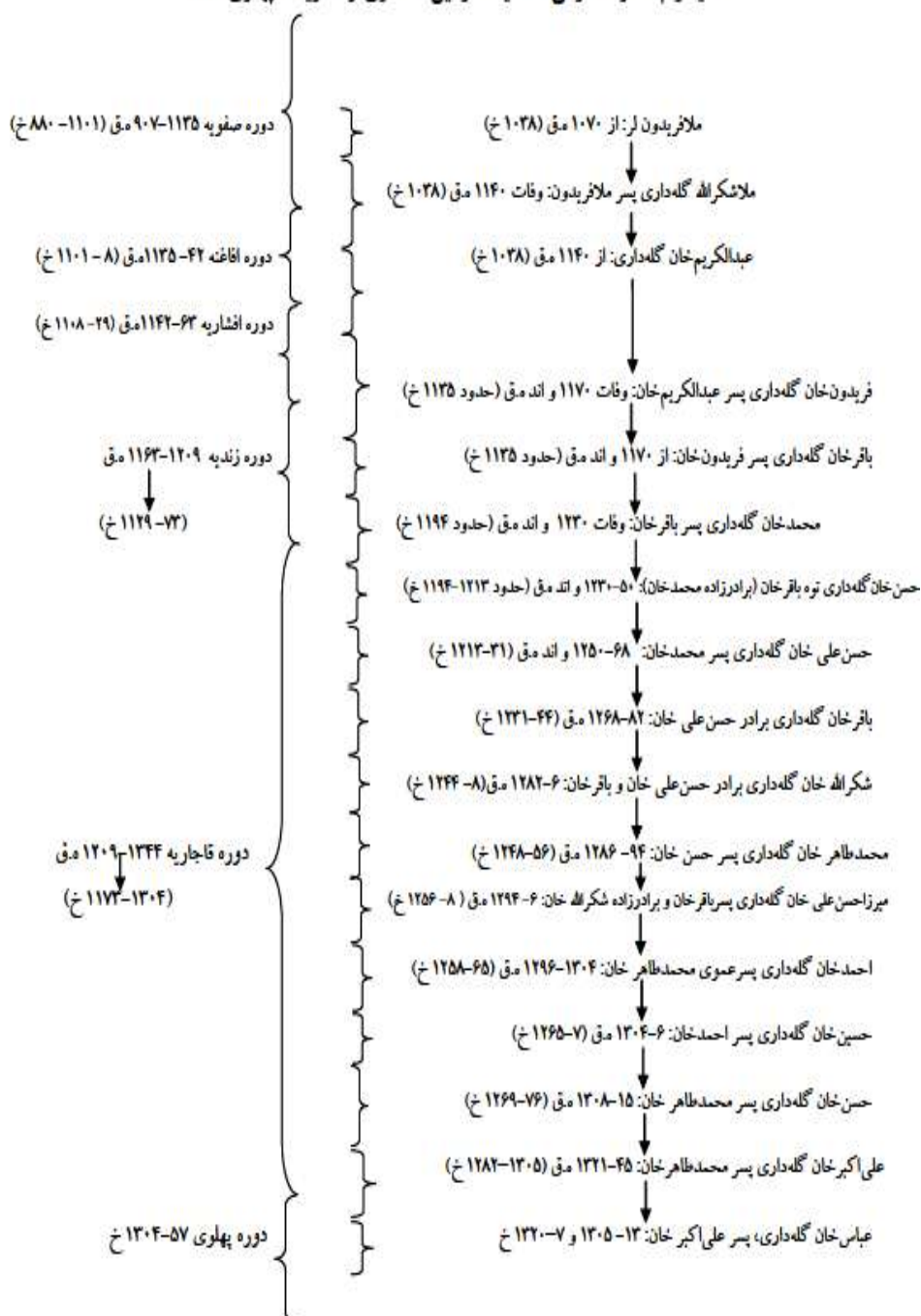
اشاره دارد (شیرازی، ۱۳۶۵: ۸۹). و این، اولین منبع تاریخنگاری رسمی در دسترس ما است که از خوانین گله‌داری نام می‌برد. هر دو گزارش اخیر از دو مؤلف مذکور که آن‌ها نیز همانند مؤلف فارسنامه ناصری در دستگاه حکومتی مرکز ایالت فارس بوده و به طبع، به اسناد و گزارشات تاریخی دسترسی داشته‌اند، موید دقت گزارش فارسنامه ناصری حتی در ذکر تواریخ دوره‌های حکومتی خوانین گله‌دار است. در اسناد خفیه‌نویسان انگلستان اخباری راجع به محمد طاهرخان و احمدخان (مأموران انگلیس، ۱۳۸۳: ۷۲، ۱۱۵-۶، ۱۹۹ و ۲۰۲) و در گزارش اداره مالیه فارس گزارشاتی راجع به احمدخان، حسین‌خان و علی‌اکبر خان گله‌داری موجود است (وزارت مالیه، ۱۳۰۰). در روزنامه جبل‌المتین (جبل‌المتین، ۱۳۲۸ ه.ق: ۱۵) و در گزارشات کارگزاران بنادر خلیج فارس (یمین‌الممالک اسفندیاری، ۱۳۸۱: ۶۳-۵۷) نیز اخباری راجع به علی‌اکبر خان گله‌داری ذکر شده است. همچنین نعیمی‌گله‌داری وقایعی مربوط به دوره خانی علی‌اکبر خان و عباس‌خان (آخرین خان گله‌دار) ارائه می‌کند (نعیمی‌گله‌داری، ۱۳۹۰: ۳۰-۲۱). صدیقی، به خانی حسن خان و علی‌اکبر خان پسران محمدطاهرخان پس از پدر اشاره کرده است (صدیقی، ۱۳۸۲: ۹۳). همچنین، در اسناد بازمانده از خوانین گله‌دار که نزد نوادگانشان است اشاراتی در مورد برخی سال‌های حاکمیت آنان وجود دارد که متناسب با بحث به برخی از آن‌ها ارجاع داده می‌شود.

همانگونه که در ادامه (دیاگرام شماره ۱) می‌آید، حاکمیت این منطقه نسل اندر نسل در دست خوانین گله‌داری بوده است. در این دوره طولانی تنها در سال‌های معدودی از سه دهه ۱۲۹۰ تا ۱۳۱۰ ه.ق (۱۲۵۰ تا ۱۲۷۰ خ) حکومت مرکزی حاکمانی بر منطقه گله‌دار می‌گماشته است [۸] که خوانین گله‌داری با آن‌ها مقابله می‌کنند. در نتیجه، حاکمیت منطقه دوباره به خوانین گله‌داری واگذار می‌شود [۹]. البته، وضعیت این سه دهه از تاریخ ایران در مورد تمام کشور، به دلیل مبارزات مردم و سران محلی و عشایر با حکومت مرکزی خاص است، مانند جنبش‌های تنباکو و مشروطه (آبراهامیان،

آریستوکراسی منطقه‌ای و کلان مالکی ... ۱۴۳

۱۳۸۹: ۹۴-۸۰) و حضور انگلستان در جنوب ایران (مطهری‌زاده، ۱۳۷۸: ۲۴-۱۲). در
فارسنامه ناصری که در این سال‌ها نگارش شده (رستگار فسائی، ۱۳۸۸: ۶-۳۵)

دیباگرام شماره ۱: توالی حاکمیت خوانین گله‌داری از صفویه تا پهلوی [۱۰]



نیز در مورد این وضعیت خاص مناطق ایالت فارس از جمله گله‌دار در این سال‌ها آمده است: «هر یکی را نامی مخصوص گذاشته، حاکم و کلانتری برای آن معین نموده، هر یک را با دیگری مداخلتی نبوده است و اکنون رشته آن نظم گسیخته ... و شاید دو بلوک سه بلوک را به یک نفر حاکم یا یک نفر کلانتر دهند» (حسینی فسائی، ۱۳۸۸: ۱۲۳۸). در مورد منطقه گله‌دار نیز، در مورد دیگر دوره‌های پیش از آن گزارشی این چنین یافت نشد.

۳- کلان مالکی خانی خوانین گله‌داری: حین پژوهش و گفتگو با آگاهان

محلّی وقتی اسامی زمینداران بزرگ منطقه از آن‌ها پرسیده می‌شد، با تأکید خاصی به مالکیت خان گله‌دار اشاره می‌کردند؛ گویی در ذهن شان پدیده‌ای پیرامون مالکیت گسترده زمین در منطقه، متمایز از سایر بزرگ مالکان منطقه برجسته است و در گفتارشان باز نمود می‌یابد. این پدیده اجتماعی زمانی بیشتر مشغله ذهنی شده و احساس می‌شد که مفاهیم موجود تحدید حدود و تدقیق آن جهت مطالعه علمی را آنگونه که باید امکان‌پذیر نمی‌سازند که در هنگام مصاحبه‌ها زمانی که پرسیده می‌شد در هر کدام از انواع کشت گندم، جو، خرما و تنباکو بزرگ‌ترین مالک منطقه چه کسی بوده است؟ همه با صراحت خان گله‌دار را نام می‌بردند، چنانکه گویی دیگر مالکان بزرگ منطقه در قیاس با خان گله‌دار خرده‌مالک بوده‌اند. همچنین، خان گله‌دار علاوه بر بزرگ‌ترین مالک منطقه در تمام چهار نوع کشت و زرع غالب، مالک بزرگ‌ترین چراگاه منطقه (دشت چاله: نام کنونی آن دشت لاله) واقع در غرب و شمال غربی گله‌دار نیز بوده است. یکی از نوه‌های علی‌اکبرخان گله‌داری درباره آن می‌گوید: «مساحت آن ۶،۰۰۰ هکتار [۶۰ کیلومتر مربع] است ... دو رشته قنات دارد که از کوه‌های جم [۱۱] سرچشمه می‌گیرند. قسمت کوهپایه‌اش چراگاه بوده. در دشت‌های آن کشاورزی هم می‌کرده‌اند. ... چراگاه‌های آن را به عشایر قشقایی و دامداران محلی اجاره می‌داده‌اند. سندش هم هست. ... موقع

اصلاحات ارضی [پیش از انقلاب] دولت از زمان گرفتار شدن این گونه مواجهه با متن اجتماعی در کنار تمرکز بر مالکیت ارضی آریستوکراتیک خوانین گله‌دار و امکان پی‌گیری آن در لابه‌لای گزارش‌های تاریخی که قبلاً مشاهده شده بود، این موضوع را به ذهن متبادر کرد که گرچه خان و بزرگ مالکان منطقه همه زمینداران بزرگ و اعیان منطقه به حساب می‌آمده‌اند، اما در این مورد، مفهوم بزرگ‌مالک، نارسا است. زیرا اگر فردی تنها در حد یک روستای کامل را تحت مالکیت داشت نیز در ایران به عنوان بزرگ‌مالک شناخته می‌شد (سوداگر، ۱۳۵۸: ۶ - ۷۰ و تقوی، ۱۳۸۹: ۶۰ - ۱۵۱). املاک این مالکان، قابلیت قیاس با املاک گسترده خان گله‌دار را ندارد و در یک دسته قرارداد این‌ها نادیده انگاشتن پیچیدگی امر اجتماعی و ساده‌سازی بحث است. در عرف منطقه گله‌دار «مالک بزرگ» یا «مالک» ارضی کسی است که دست‌کم حدود یک روستا زمین کشاورزی داشته است؛ و به خرده مالک، همان «خرده مالک» می‌گویند.

حسن‌خان، پسر علی‌اکبرخان گله‌داری، املاک عمده پدرش را اینگونه برمی‌شمرد: تنگه [۱۲] نوآباد، تنگه بُندو، تنگه صادره ($\frac{1}{3}$ آن)، روستای صادره ($\frac{1}{2}$ آن)، تنگه هُورو ($\frac{1}{3}$ آن)، روستای نوآباد، روستای کارون، روستای دهنو، روستای نورآباد، روستای ذیغان ($\frac{1}{2}$ آن)، روستای حاجی‌آباد ($\frac{1}{4}$ آن)، روستای کهنوی دارالمیزان ($\frac{1}{2}$ آن)، دشت‌شور ($\frac{1}{2}$ آن)، بَلْکَرَه ($\frac{1}{2}$ آن)، دشت چالَه [دشت لاله کنونی] و ۱۲ آسیاب آبی که ۵ آسیاب آن در زمان علی‌اکبرخان فعال بوده است. ناگفته نماند، این‌ها املاک عمده خان گله‌دار بوده است و حسن‌خان نقاط دیگری را نیز مثال می‌زند که در آنجاها نیز املاکی به صورت پراکنده داشته‌اند: کوه (تنگه) تَوَکَلی، کوه حاجی مُهرو، کوه بردکُو، روستای چاهو، روستای بیدخون، برآفتُو [برآفتاب]، تنگه سیاهو، تنگه مُهر، تنگه ارودان، تنگه قلعه‌محمدعلی و تنگه شور. حتی اگر نیمی از این املاک نیز متعلق به خان گله‌دار می‌بود، هیچ بزرگ مالکی در منطقه، املاکش قابل قیاس با املاک خان گله‌دار نبوده است؛ زیرا هیچ کدام از آن‌ها بر بیش از یک یا دو روستا یا تنگه کامل مالکیت نداشته‌اند. مثلاً، قاید علی‌اکبر و راوی حدود دو روستای کامل و در ناحیه جم، علی‌اکبرخان پریشان

حدود یک روستای کامل و عبدالله‌خان تقی‌زاده حدود دو روستای کامل را در مالکیت داشته‌اند. سید عباس واعظی فالی که از افراد سند نویس و سندخوان قدیمی است و بسیاری از اسناد مالکان را مطالعه کرده است، برخی بزرگ مالکان گذشته منطقه را نام می‌برد: ملا عبدالهادی دهنویی دارای املاکی در دهنو، نخلستان و صحرای فال و روستای ذیغان (جمعاً حدود یک روستای کامل)، ملااحمد ملاجعفر گله‌داری دارای املاکی در اسیر، قلعه‌سرگاه و گله‌دار (جمعاً حدود یک روستای کامل)، محمدحسین‌خان فاریابی کدخدای روستای فاریاب (جمعاً حدود یک روستای کامل) و سادات احمدی و علوی فال (حدود یک روستای کامل).

پس در گونه‌شناسی مالکیت ارضی، خطا و از منظر امکان‌پذیرسازی بازنمایی ویژگی‌ها و ابعاد پدیده اجتماعی در متن نوشتاری، نارسا است که آن‌ها را در کنار مالک آریستوکراتیک زمینداری چون خان گله‌دار در یک دسته گنجانند. در کنار سرآمدی اقتصادی منطقه، سرآمدی سیاسی (خان منطقه بودن) این گونه مالکیت اعیانی ارضی را متمایز می‌سازد. بنابراین، مفهوم «کلان‌مالکی خانی» - کلان‌مالک از جهت داشتن وسیع‌ترین اراضی منطقه با فاصله‌ای زیاد نسبت به دیگر اعیان زمیندار منطقه و پسوند خانی نیز به جهت خان و قدرت اول سیاسی منطقه بودن - برای آن برگزیده شد. اکنون می‌توان این تعریف را از آن ارائه داد: نوعی مالکیت آریستوکراتیک و اعیانی ارضی که در درون یک منطقه از نظر گستردگی املاک با فاصله‌ای زیاد نسبت به دیگر زمینداران بزرگ منطقه، بزرگ‌ترین (کلان) مالک و متعلق به خاندان حاکم سیاسی (خان) منطقه بوده است.

۴- آریستوکرات بودن خوانین گله‌داری: در رابطه با تباری بودن اقتدار و

حاکمیت (پوویس، ۱۳۷۹: ۸۲)، مشاهده کردیم که خوانین گله‌داری نیز به صورت موروثی حاکمیت داشته‌اند. مأمور مالیه که در اواخر قاجار به منطقه آمده است نیز، این را از عواملی می‌داند که دیگر حکام محلی منطقه، خان گله‌دار را به عنوان حاکم بلوک

می‌پذیرفته‌اند: «غالباً کلانتران قسمت جنوبی و بعضی از صاحبان قلاعی که مستقل هستند صورتاً نسبت بعلی اکبرخان اظهار اطاعت می‌نمایند چرا که گذشته از مسئله خانوادگی و شخصیت که همیشه بر کلیه بلوک گله‌دار ریاست و کلانتری درجه اول را داشته‌اند [،] فعلاً خود مشارالیه ... از همه آن‌ها قوی‌تر است» (سند ۹). مورد دیگر، زمانی است که پس از تبعید رضاخان در شهریور ۱۳۲۰ خ از ایران دوباره حکام محلی جنوب قدرت می‌گیرند (نعیمی‌گله‌داری، ۱۳۸۹: ۲۲). در این هنگام، در سال ۱۳۲۲ خ چالشی میان برخی بزرگان محلی با علی‌اکبرخان گله‌داری و پسرش عباس‌خان پیش می‌آید (نعیمی‌گله‌داری، ۱۳۸۹: ۳۰). بزرگان تصمیم می‌گیرند خان منطقه را عوض کنند. آن‌ها به سراغ محمدحسین‌خان فریدونی‌نژاد [۱۳] کدخدای روستای فاریاب و عموزاده علی‌اکبرخان می‌روند و از او می‌خواهند که بیاید و خانی منطقه را بدست گیرد (نعیمی‌گله‌داری، ۱۳۸۹: ۲۵).

در مورد رهبری و پیمان مکتوب میان پیروان و ارباب آریستوکرات در همه جنبه‌های کار و زندگی به عنوان شیوه اساسی اعمال اقتدار (پوویس، ۱۳۷۹: ۹ - ۸۴) نیز، این گونه حمایت را در منطقه گله‌دار شاهدیم. افراد مسن منطقه که برخی از آن‌ها خود، اعضای خانواده یا بستگان‌شان تفنگچیان خان بوده‌اند می‌گویند: تفنگچیان خان گله‌دار از همین مردم منطقه بوده‌اند. البته مبارزات خوانین گله‌دار با حکومت مرکزی و همچنین مشارکت آنان در جنبش مشروطه علیه حکومت مرکزی که شواهد دیگری از آن نیز در ادامه خواهد آمد خود این را نشان می‌دهد که نیروهای آنان از همین مردم محلی بوده‌اند. مثلاً نزد کهنسالان منطقه هم از طوایف بلوچ و هم غیر بلوچ معروف است که گروهی از تفنگچیان خوانین گله‌دار از بلوچ‌ها بوده که به دلیل چالاکي در نبرد مسلحانه و کوه‌رو بودن‌شان به «بلوچ‌های پردار» معروف‌اند. بسیاری از آن‌ها غارسان نخل‌های خوانین نیز بوده‌اند. هنوز قسمت زیادی از نخیلات آن‌ها با خان که تحت نظام سهم‌بری «غارس-مالکی» کشت می‌کرده‌اند باقی است. حسن‌خان پسر علی‌اکبرخان نیز می‌گوید که بلوچ‌ها غارسان نخیلات و تفنگچیان‌شان بوده‌اند و هنگام ذکر دو مرتبه کمک‌رسانی پدرش به

صولت‌الدوله قشقایی نیز، از همین تفنگچیان بلوچ پدرش یاد می‌کند که پدرش آن‌ها را به مدد صولت‌الدوله فرستاده است. می‌گفت یک مرتبه از آن، پدرش از جمله ۱۲۰ تفنگچی بلوچ را برای مبارزه صولت‌الدوله با انگلیسی‌ها در جادشت فیروزآباد به مدد او فرستاده است. همچنین، از اسناد دوره قاجار این موضوع مشخص و گفته مطلعین از جمله بلوچ‌ها که امنیت عامل اصلی حمایت‌های متقابل میان آن‌ها با خوانین بوده است، تأیید می‌شود. نشان می‌دهد بلوچ‌ها افرادی مستمند نبوده‌اند که از سر فقر و ... متحد خان شده باشند. از نظر حکومتی نیز، تقریباً مستقل بوده و حکام خود را داشته‌اند: «بلوچ‌ها - طوایفی از بلوچ در کوهستان‌های غربی گله‌دار ساکن هستند و بطور تخمین جمیعاً از سیصد الی چهارصد خانوار می‌شوند و در تحت نفوذ و جمعی علی‌اکبر خان می‌باشند - غالباً هم صاحب چیز و دارای احشام و نخيلات زياد هستند و سالیانه مبلغ ششصد تومان مالیات اصلی آن‌ها بوده که بتوسط رؤسا و کلانتران طوایف مذکوره جمع‌آوری و اخذ می‌شده ... که قسمت عمده آن راجع باحشام آن‌ها است» (وزارت دارایی، ۱۳۰۰: برگ ۲۳).

البته، وقتی با کهنسالان گله‌دار و خانواده خان گفتگو می‌کنیم، می‌بینیم که تفنگچیان خوانین محدود به بلوچ‌ها نبوده و تفنگچیان فراوان دیگری نیز داشته که بسیاری از آن‌ها زارعان اراضی خان نیز بوده‌اند. یکی از زارعان مسن پیشین خان که خویشاوندان (از جمله پدر و عموهایش) و برخی دوستان و آشنایانش تفنگچی محمداطاهر خان، احمدخان، حسین خان، حسن خان، علی‌اکبرخان و عباس خان بوده‌اند، می‌گوید که این تفنگچی خان بودن، هم به نفع مردم و هم به نفع خان بوده است، چون هم امنیت مردم و هم امنیت خان و املاکش را تأمین می‌کرده است. او همین مسئله را از زبان بستگان و نزدیکانش نیز عامل این نوع تمایل حمایت متقابل خان و مردم از یکدیگر می‌داند و می‌گوید: «من بدی از خان ندیدم. تفنگ که از خان، حقوق هم می‌داده. به نفع مردم هم بود، به نفع خان هم بود. برای این که آن موقع دزد بود، [...] [۱۴] برای دزدی می‌آمده‌اند». حسن خان هم می‌گفت پدرش موقع برداشت محصول مقداری گندم و

خرما به برخی از مردم همین ناحیه روستایی و روستای مذکور می‌داده که در آن حدود دزدی نکنند. در همین مورد، یکی دیگر از کهنسالان می‌گوید: «بفرما که خان درگیری با جاهای دیگر داشت و این‌ها. مدعی [هم] داشت. مردم هم امنیت می‌خواستند. اینطوری بودها. دیگر یک طوری باید کوک هم [سازش] می‌کردند. ... آن [موقع] دوره‌اش بود؛ می‌طلبید. دیگر اینطوری بود [که] خان و کدخدا و رعیت و این‌ها، دیگر یک طوری کوک هم می‌کردند».

در گزارش مالیه گله‌دار در اواخر قاجار که می‌آورد، در آن سال‌ها به طور کلی حکومت مرکزی از بلوک گله‌دار غافل بوده و در آن دخالتی نداشته است (وزارت دارایی، ۱۳۰۰: برگ ۱۷) به تفنگچیان خان گله‌دار اشاره می‌کند که از تفنگچیان دیگر حکام محلی بیشترند و این نیز نشان می‌دهد که نیروی نظامی خوانین گله‌داری به صورت محلی و نه از جانب حکومت مرکزی تأمین می‌شده‌اند: «غالباً کلانتران قسمت جنوبی [۱۵] و بعضی از صاحبان قلاعی که مستقل هستند صورتاً نسبت بعلی اکبرخان اظهار اطاعت می‌نمایند ... فعلاً خود مشارالیه ... از حیث ... قوه و استعداد و تفنگچی و وسعت محل تابعه و چه از نظر فهم و تدبیر و محل بودن از همه آن‌ها قوی‌تر است». اما در عین اشاره به تاریخی و دیرپا بودن سرآمدی سیاسی-نظامی، اجتماعی و اقتصادی خان گله‌دار نسبت به دیگر حکام منطقه، مصرح می‌آورد: «لیکن این اطاعت همان صرف اظهار است و اطاعتی نیست که چیزی [به عنوان مالیات] به مشارالیه بدهند یا این که مشارالیه بتواند چیزی از آن‌ها بگیرد» (سند ۹).

گسترده‌گی و اهمیت حمایت محلی از خان گله‌دار، به عنوان عاملی در تداوم قدرت آنان، درکنار توجه به مبارزات متعدد خوانین گله‌داری با حکومت مرکزی زمانی بیشتر قابل فهم است که می‌بینیم خوانین گله‌داری برای حدود هفت سال می‌توانند نواحی بندری تخیل تقی، عسلویه و بیدخون را از کنترل نیروهای شیوخ مورد حمایت انگلستان و حکومت مرکزی ایران خارج کرده، تحت کنترل درآورند و درچندین نبرد هم آنان را شکست دهند (یمین‌الممالک اسفندیاری، ۱۳۸۱: ۶۱ - ۵۶). حال باید گفت، خوانین

گله‌دار از چه حمایت گسترده محلی برخوردار بوده‌اند که می‌توانسته‌اند همزمان، هم منطقه گله‌دار با ۴۳ روستا را اداره کرده و هم هفت سال در نواحی بندری به جنگ و جدال بپردازند. پس بی‌جهت نیست، زمانی که «شیخ مذکور» حاکم منطقه گاویندی (فومستان لارستان) به گله‌دار رفته که با دایی‌اش علی‌اکبرخان (نصوری، ۱۳۷۷: ۸ و دریایی، ۱۳۷۹: ۵۵) در مورد اعتراض مردم روستای دشتی از توابع‌اش که از او خواهان تعویض عبدو کدخدایی که برای آنجا نصب کرده، می‌شوند، مشورت کند، دایی‌اش به او توصیه می‌کند: «عبدو را از دشتی بردار. مردم دشتی به درد تو می‌خورند نه عبدو». شیخ مذکور بلافاصله به دشتی بازگشته و شخصی از معتمدین مردم دشتی به نام «حاج‌سالم» را کدخدای دشتی می‌کند. در این واقعه، علاوه بر آن که نگاه خان گله‌دار به نحوه تعامل با رعایا و مدیریت نقاط روستایی را باز می‌نماید و در همین رابطه، آنچه نیاز خوانین به حمایت مردمی و این که مردم منطقه نیروی عمده و اصلی خوانین برای تداوم قدرت خوانین بوده‌اند را نشان می‌دهد، این است که شیخ مذکور به این دلیل از دست مردم آنجا ناراحت بوده است که یکی از اهالی دشتی، شیخ حسن‌خان پدر شیخ مذکورخان را به قتل می‌رساند و شیخ مذکور عبدو را به کدخدایی دشتی منصوب می‌کند (همان: ۵ - ۶۱)، اما باز هم خان گله‌دار که شیخ حسن دامادش بوده است، می‌گوید، مردم دشتی «به درد تو می‌خورند» (همان: ۶۵).

در واقعه دیگری نیز، در تاریخ زندیه همراهی اهالی منطقه با خان گله‌دار مشخص می‌شود. در سال‌های پایانی دوره زند که درگیری‌هایی میان باقرخان گله‌داری و حکومت زند وجود داشته است (شیرازی، ۱۳۶۵: ۸-۶۶ و ۹۰-۸۹)، گزارش می‌کند: فرستاده حکومت زند «محمدعلی خان اسلاملو که به جهت بردن تفنگچیان گله‌دار و سناسیر و سیورغان به خطه لار مأمور گشته در محال مزبور از ضرب گلوله اهالی آنجا مقتول شده بود.» جعفرخان زند «لطفعلی خان را با جمعی کثیر از غازیان سواره و پیاده به تأدیب و تنبیه آن‌ها تعیین و در اوایل ماه ربیع الاول از راه فیروزآباد، روانه صوب

مقصود گردید. اهالی گله‌دار از بیم آن دریای خونخوار بالمره با کوچ و بنه و اموال و اسباب خود به جانب بندر عسلویه فرار» کردند (همان: ۶۷).

موضوع دیگری که نشان می‌دهد نیروهای اصلی نظامی خوانین گله‌دار از همین مردم محلی بوده‌اند، بحث درخواست نیرو برای سرکوب کلانتران مستقل شده نیمه جنوبی در سال‌های پایانی دوره قاجار و وصول مالیات معوقه آن‌ها است. علی‌اکبر خان ۱۵۰ نفر نظامی و ۱ توپ برای یک دوره ۴ ماهه و مأمور مالیه حکومت مرکزی ۲۵۰ نفر نظامی و ۲ توپ برای دوره ۴۰ روزه تا ۲ ماهه را برای به اطاعت در آوردن آن‌ها از حکومت مرکزی درخواست کرده‌اند (وزارت دارایی، ۱۳۰۰: برگ ۸۶). خان گله‌دار که پیش‌تر در مشاجرات و نبردهای نظامی گسترده با نیروهای محلی‌اش شرکت داشته است و در ادامه به موارد بیشتری از آن اشاره خواهد شد، اکنون که با کنار رفتن سایه اعمال فشار و قدرت حکومت مرکزی بر منطقه در دو دهه پایانی حکومت قاجار دیگر کلانتران و کلدخدایان احساس نمی‌کنند، یا کمتر احساس می‌کنند که نیازمند ارتباط حمایتی و اطاعت از خان گله‌دار در پرداخت مالیات هستند، خان نمی‌تواند «چیزی از آن‌ها بگیرد» (سند ۹).

در رابطه با خوانین گله‌داری، علاوه بر اشارات مذکور، از مردم‌داری علی‌اکبرخان (نعیمی‌گله‌داری، ۱۳۸۹: ۲۱ و صدیقی، ۱۳۸۲: ۹۳) و برادرش حسن‌خان (همان) سخن گفته می‌شود. کهنسالان گله‌دار هم در مورد مردم‌داری آنان همین نظر را دارند. علی‌اکبرخان و پسر جانشینش عباس‌خان در کارهای‌شان با بزرگان و ریش‌سفیدان محلی مشورت می‌کرده‌اند (نعیمی‌گله‌داری، ۱۳۸۹: ۲۱ و ۳۰). در رابطه با حمایت متقابل باید به این نکته توجه داشت که، در اینجا، پیمان مکتوب میان خان و تفنگچیان و حامیان او مرسوم نبوده و نوعی موازنه قوا و نیاز متقابل برای امنیت حیات در شرایط ایران پیشادولت مدرن متضمن آن بوده است. زارعان و غارسان، وابسته به زمین نبوده و آزاد بوده‌اند. همچنین، کشاورزانی که در اراضی و نخلستان‌های خان کار می‌کرده‌اند حقشان را دریافت می‌کرده‌اند [۱۶]. وقتی در این باره با مطلعین گفتگو می‌کنیم، می‌بینیم افراد در

مقابل خان یا هر مالکی توده‌وار نبوده و در قالب نهاد مستحکم و قدرتمند خویشاوندی (طایفه‌ای) در مناسبات محلی سازمان می‌یافته و از امنیت برخوردار بوده‌اند. به علاوه، مخصوصاً، با توجه به عموماً مسلح بودن افراد و خویشاوندانشان، به دلیل آزادی اسلحه پیش از دولت مدرن [۱۷] در کنار عامل نیاز متقابل امنیتی خوانین و مردم به یکدیگر، در قالب سازوکار مدیریتی نامتمرکز حاکمیت پیشادولت مدرن - که سازمان امنیتی چون پاسگاه، دادگاه و ... از حکومت مرکزی در درون مناطق موجود نبوده - و خود انتظامی محلی وجود داشته، امنیت را برای مردم این منطقه در پی داشته است. در واقع، مطلعین می‌گویند، آن‌ها و خویشاوندانشان در مقابل گروه حکام محلی دست خالی نبوده و مسلح بوده‌اند. در درون روستا نیز، نهادهای خویشاوندی در قالب نهاد کدخدایی روستایی و نهادهای کدخدایی (روستاها) نیز در قالب نواحی روستایی درون منطقه یا اتحادهای دو یا چند روستا له یا علیه دیگر روستاها، نواحی و خان منطقه متحد می‌شده‌اند؛ و برای بیشتر حکام این نواحی (متشکل از چند روستا) حتی لقب خان به کار می‌رفته است. آن‌ها مثال‌های زیادی از چنین وقایعی ذکر می‌کنند. تنها برخی از کهنسالان وقایع محدودی درباره اعمال زور و فشار خوانین و کدخدایان بر رعایای زیردستانشان روایت می‌کنند، اما بیشتر آن‌ها می‌گویند، این وضعیت غالب نبوده است. وقتی تاریخ دقیق حوادث را پی می‌گیریم، مشاهده می‌شود که همین حوادث محدود نیز بیشتر مربوط به دوره دولت مدرن است که دولت مردم را خلع سلاح می‌کند. از طرف دیگر در این دوره بواسطه حضور دولت مدرن و سازمان‌های آن، امنیت مالکیت و حاکمیت حکام محلی بیشتر وابسته به همکاری با حکومت مرکزی برای اموری مانند انتظام بخشی مطابق قواعد دولت مدرن، سربازگیری، کنترل کشت و تجارت تنباکو، خلع سلاح و ... می‌شود و حکام محلی دیگر مانند گذشته نیاز به حمایت‌های مردم محلی ندارند. این موضوع در مورد نارضایتی از خان گله‌دار در باب خلع سلاح در ۱۳۲۹ خ در یکی از اسناد نیز آمده است (سند ۱۱). در واقع، به زبان جامعه‌شناسی سیاسی و حقوقی که در ادامه شواهد بیشتری ارائه می‌شود، در دوره پیشادولت مدرن، در درون منطقه و در مقابل خان نیز،

اجتماعات توده‌وار نبوده و خان منطقه دارای قدرت تام و یکه‌تاز نبوده است؛ چراکه مردم اولاً، عموماً مسلح (صاحب قوه قهریه) و ثانیاً، چه در سطح طوایف و روستاها و چه نواحی روستایی منسجم و سازمان‌یافته بوده‌اند، به گونه‌ای که در فضای منطقه نیز در قالب حکومت‌های ناحیه‌ای دارای قلمرو بازنمود ژئوپلیتیکی می‌یافته است. این موضوع در فهم صورتبندی اجتماعی-سیاسی منطقه و نیاز خان گله‌دار به برقراری ارتباط حمایتی متقابل با آنان برای دوام قدرتش کلیدی است؛ که تشریح می‌شود.

در مورد نواحی حکومتی متکثر قدرت، درون منطقه، علاوه بر ناحیه گله‌دار، ۷ ناحیه شامل دُزگاه، جم، ده شیخ و سناسیر، وراوی، زنگنه، تراکمه و فاریاب (هر کدام متشکل از چندین روستا) وجود داشته‌اند. مطابق گفته‌های کهنسالان و همچنین منابع مکتوب این نواحی هر کدام حکام و قلعه‌های مقرر حکومتی خود را داشته که خوانین منطقه گله‌دار نیز با آنها ارتباط حمایتی متقابل برقرار می‌کرده‌اند. «ایران» روزنامه حکومت مرکزی، در ۱۲۹۵ هـ.ق [۱۲۵۷ خ] ذیل این که «احتشام الدوله» از سوی حکومت مرکزی اعزام و برخی قلاع یا بخشی از آنها را در منطقه گله‌دار تخریب می‌کند به قلاع فاریاب، زنگنه و وراوی اشاره می‌کند: «قلعه وراوی قلعه ایست مربع [،] هر ضلعی یکصد قدم [،] دو خندق دور هم داشت که هر خندقی چهار ذرع عرض و پنج ذرع عمق داشت و بسیاری از اوقات به اطمینان اعتبار قلعه اهالی فساد و تمرد می‌نمودند. [لهذا خاکریز خراب و خندق پر شد.] ... قلعه فاریاب برج بلندی در سردر قلعه داشت. [دوره قلعه دویست و پنجاه قدم می‌شود.] خندق دوره آن چهار ذرع عرض و چهار ذرع عمق داشت. [چون گاهی [گاهی] در آنجا شرارت می‌کردند خندقان تماماً پر شد و قدری نیز از برجان کوبیدند. ... قلعه زنگنه که در وسط ده [زنگنه] واقع است و دو برج بلند در دو زاویه داشت [،] خندق آن چهار ذرع عرض و سه ذرع عمق داشت و اکثر اوقات اشرار گله‌دار آنجا را مأمّن خود قرار داده و شرارت می‌کردند. [برج‌ها کوبیده و خندق تماماً پر شد.] (روزنامه ایران، ۱۲۹۵ هـ.ق: ۱-۲).

گرچه روزنامه حکومت مرکزی لحنی منفی در مورد این مقاومت‌ها دارد، اما اشاره به این

که قلعه زنگنه مأمّن گله‌داری‌ها در مبارزاتشان بوده است، مؤید همان ارتباطات حمایتی متقابل میان حکام نواحی با حاکم منطقه است. در گزارشی مربوط به بیش از چهار دهه پس از تاریخ فوق (۱۳۰۲ خ [۱۳۴۲ هـ.ق]) نیز، به آن اشاره شده است: «قاید عبدالرضای زنگنه ... از مخلصین صمیمی علی‌اکبر خان [گله‌داری] است» (وزارت دارایی، ۱۳۰۰: برگ ۳۰).

به حکام بیشتر این نواحی (تراکمه، وراوی، جم و فاریاب) «خان» می‌گفته‌اند. علاوه بر اشارات این بخش، ذیل دیگر بخش‌ها و وقایع هم به آن‌ها اشاره می‌شود. البته برای برخی از حکام وراوی لقب قاید (کدخدا) به کار می‌رفته است. به جز حکام این چهار ناحیه، حکام ناحیه زنگنه به قاید (کدخدا) معروف بوده‌اند. برای حکام ناحیه ده شیخ و سناسیر لقب رئیس به کار می‌رفته است (مثلاً ن. ک. به: وزارت دارایی، ۱۳۰۰: برگ ۱۰۸ و سند ۸). حکام دزگاه نیز به لقب شیخ معروف بوده‌اند. علاوه بر اشارات اسناد مکتوب، مطلعین محلی نیز، ذیل رویدادهای گوناگون با همین القاب از بسیاری حکام این نواحی نام می‌برند. همچنین، کهنسالان به این آگاه بودند که خان رسمی منطقه، خان گله‌دار بوده است و آن‌ها این خان‌های نواحی را گاه «خان سفره‌ای» [عرفی] می‌نامند. استاین باستان شناس انگلیسی هم در کنار خان گله‌دار از «سهراب خان، خان «وراوی» که «تعداد مناسبی الاغ را تحت سرپرستی ملازمان مسلح» خود برای انجام سفرهایش در اختیار آن‌ها قرار داده است یاد می‌کند (استاین، ۱۳۸۹: ۴۸) و می‌گوید، سفرشان به «وراوی تحت حمایت دو دسته از تفنگداران سهراب خان انجام شد» (همان: ۵۴). او به قلمرو حکومتی نواحی نیز اشاره‌ای می‌کند: «مهر» آخرین دهکده‌ای بود که ... با آن روبرو شدیم. وجود یک قلعه در قسمت انتهایی قلهرو به سمت جنوب نشان دهنده رسیدن ما به مرز «وراوی» بود» (همان: ۵۴). پس از ورود به منطقه وراوی به شرح مسیر آن و روستایی کوچک به نام حاجی‌آباد در آن منطقه که در مسیر رسیدن به روستای وراوی قرار داشته است می‌پردازد. او همچنین از خان ناحیه تراکمه «زال میرزا خان، رئیس قبیله بزرگ تراکمه» (همان: ۶-۵۵) و «منطقه تراکمه‌نشین»

(همان: ۵۹) نام می‌برد. در گزارش مالیه منطقه گله‌دار در اواخر دوره قاجار نیز در مورد ناحیه حکومتی تراکمه - که البته، در هنگام تهیه این گزارش از گله دار منفک و از توابع منطقه اشکنان بوده - این چنین آمده است: «از حیث خاک تقریباً کمتر از یک فرسخ مربع [۳۶ کیلومتر مربع] می‌باشد ... اراضی مزبوره تقریباً دارای سی پارچه آبادی و قلاع می‌باشد و سکنه آن طایفه مشهور به (تراکمه) هستند» (سند ۹). در مورد ناحیه بودن و توابع داشتن وراوی نیز، در این اسناد آمده است: «ابولحسنخان که محل وراوی و توابع آن با ایشان است» (وزارت دارایی، ۱۳۰۰: برگ ۱۰۸). در این اسناد بیشتر نواحی منطقه گله‌دار و این که هر یک دارای توابعی بوده‌اند (مثلاً ن.ک به: سند ۸) و سپس، تمام آبادی‌های منطقه و این که هر یک از توابع کدام ناحیه حکومتی بوده‌اند را مفصلاً نام می‌برد (سند ۱۰). در مورد خوانین ناحیه جم که به یک مورد همکاری آن‌ها با خوانین گله‌دار اشاره شد [۹]، در اواخر دوره ناصری که حکامی از سوی حکومت مرکزی برای گله‌دار منصوب می‌شده و خوانین گله‌داری با آن‌ها مبارزه می‌کرده‌اند، در گزارش مأمورین انگلیسی در این رابطه نیز به صورت ناحیه و نه تک روستا به آن اشاره شده است: «از قراریکه به حکومت خبر رسیده است نایب الحکومه گله‌دار با حسین خان سرکرده بهارلو با سرباز و توپ که رفته بودند به جم، مقصرینی که با احمدخان گله‌داری متحد شده بودند گرفته‌اند و غارت کرده‌اند بعضی دهات جم را» (مأموران انگلیس، ۱۳۸۳: ۲۰۲) که «به علت پناه دادن احمدخان گله‌داری بوده» (همان: ۲۰۵). در منابع مکتوب نیز از خوانین جم با لقب خان یاد می‌شود. مثلاً در سندی از داراب خان که از سوی حکومت مرکزی به عنوان حاکم گله‌دار منصوب می‌شود (همان: ۴۰-۱۳۹ و ۵۰-۱۴۹)، در رجب ۱۳۰۰ [اردیبهشت: ۱۲۶۲] «محمدعلی خان جمی بعضی عرایض بمقرب الخاقان سیف السلطنه کرده است... که مخلص را بدنام کنند... محمدعلی خان از کاغذ پراکنی‌ها که کرده و می‌کند چه اغتشاشی در بلوک انداخته است. [... واله باله تاله محمدعلی خان جمی کمر این را بسته است که مالیات گله‌دار را بر زمین بزند و فردا مخلص در خدمت دیوان بدنام و رسوا شوم» (سند ۷). در پی این مبارزات خوانین جم و

آریستوکراسی منطقه‌ای و کلان مالکی ... ۱۵۷

گله‌دار داراب خان عزل و دو ماه بعد (در رمضان ۱۳۰۰ [تیر ۱۲۶۲]) «نایب ابراهیم ... ضابط گله‌دار شده» و به آنجا اعزام می‌شود (مأموران انگلیس، ۱۳۸۳: ۱۹۴). پس از آن نیز، مبارزات متحدانه خوانین جم و گله‌دار با حاکم گمارده شده حکومت مرکزی ادامه می‌یابد (همان: ۱۹۴، ۱۹۸، ۱۹۹ و ۲۰۲) تا این که، در رجب ۱۳۰۱ حکومت مرکزی حاکمیت منطقه را مجدداً به احمدخان گله‌داری واگذار می‌نماید (سند ۳ و ۵)، [۸]، [۹] و [۱۸].

۴-۱- عموماً مسلح بودن مردم در دوره پیشادولت مدرن: علاوه بر انسجام

مردم در قالب نهادهای خویشاوندی و کدخدایی روستایی و اتحادهای میان روستاها (نواحی روستایی) و نتیجتاً تکرر نواحی قدرت در درون منطقه گله‌دار، موضوع دیگری که مطلعین بر آن تأکید می‌کردند، آزاد بودن اسلحه و مسلح بودن مردم به طور عمومی در منطقه گله‌دار در دوره پیشادولت مدرن است. این موضوع در درک موازنه قوا و بستر اجتماعی-سیاسی‌ای که تداوم آریستوکراسی را ممکن ساخته است و تقسیم قدرت میان گروه آریستوکرات و زیردستان (اعم از خوانین و حکام نواحی و روستاها و گروه‌های خویشاوندی درون روستاها) بسیار کلیدی است. یعنی، گروه‌های زیردست (به طور کلی مردم) نیز، از قوه قهریه برخوردار بوده‌اند و ابزار اعمال زور در انحصار حکومت‌ها (حکومت مرکزی یا حکام منطقه، نواحی و روستاها) نبوده است. در منطقه گله‌دار، کافی است با فردی که‌نسال به گفتگو نشست. نمونه‌های فراوانی از این گونه اعمال قدرت را از درگیری‌های میان افراد، طوایف، روستاها و نواحی روستایی ذکر می‌کنند. در منابع مکتوب دوره پیشادولت مدرن نیز این موضوع بیان می‌شود. ترکمان در دوره صفوی (۱۰۲۵ تا ۱۰۳۸ ه.ق [۹۹۵ تا ۱۰۰۷ خ]) [افشار، ۱۳۵۰: چهار - پنج] در مورد تفنگچیان این منطقه که به همراه خواجه معین‌الدین فالی بحرین را از پرتغالی‌ها پس گرفتند می‌نویسد، الله‌وردی خان بیگلریگی فارس خواجه معین‌الدین فالی را «با جمعی از تفنگچیان فالی که با کمال جلادت در طریق قدراندازی مهارت تمام دارند ... بجانب

بحرین فرستاد» (ترکمان، ۱۳۵۰: ۶۱۵). در اینجا فارغ از چگونگی فتح بحرین، اشاره ضمنی‌شان به این ویژگی برایمان مهم است. حسینی فسائی نیز در دوره قاجار، حین شرح این واقعه به این ویژگی مردم این منطقه اشاره می‌کند: «خواجه معین‌الدین فالی با لشکر بیخه فال و اسیر و علامرودشت که مردمانی شجاع و متهور و در تیراندازی با تفنگ، مشهورند بر کشتی‌های کوچک و بزرگ نشسته به آسانی فتح جزیره بحرین را نموده، دست جماعت پرتگال را کوتاه داشتند» (حسینی فسائی، ۱۳۸۸: ۴۴۵). حسینی خورموجی در دوره قاجار در معرفی منطقه همین ویژگی اهالی آن را ذکر می‌کند: «این بلوک گرمسیر ... اهلش سلاح‌ورز» اند (حسینی خورموجی، ۱۳۸۰: ۸۸). در اواخر دوره قاجار، مأمور مالیه اعزامی به منطقه گزارش می‌کند: «در تمام خاک گله‌دار ممکن نیست یک خانوار بدون تفنگ یافت شود ... و تفنگ جزء لاینفک آن‌ها است» (وزارت دارایی، ۱۳۰۰: برگ ۱۸).

مشاهده می‌کنیم، این نوع موازنه قوا و مناسبات حمایتی که نیاز متقابل مردم عموماً مسلح و منسجم در قالب نهادهای خویشاوندی، کدخدایی و نواحی روستایی، نهاد خانی منطقه‌ای و ارتباطات میان مناطق حاکم نشین متضمن اجرای آن بوده است، هسته اصلی منسجم و درهم‌تنیده متکثرساز قدرت در ایران پیشادولت مدرنی بوده که در مقایسه با دولت مدرنی که با استفاده از تکنولوژی مدرن نظامی و حمل و نقل امکان درنوردیدن فضاهای سرزمینی و برداشتن فاصله زمانی-مکانی و نتیجتاً، خلع سلاح و خلع ید کردن و کنار زدن همه رقبای هم عرضش برایش مهیا است، دولتی پیشامدرن بر ورای مناطق آن بوده که هنوز زمان و مکان برایش معنادار و ایجادکننده فاصله میان فضاهای سرزمینی به نام مناطق محلی غیر مرکز ایالات و کشور است که مردم آن مناطق نیز از ابزار اعمال قوه قهریه برخوردارند. به بیانی دیگر، این هسته قدرت از برآیند روابط حمایت متقابل میان گروه‌های محلی اعم از خوانین و مردم مسلح که برهم‌کنش داشته‌اند، در شرایط تکنولوژیکی و فضای ژئوپلیتیکی پیشادولت مدرن ایران خود عامل تکثر و عدم تمرکز دولت بوده و به سان نهاد واسط و حایلی میان سطح زیرین جامعه

(اجتماعات محلی) و حکومت مرکزی عمل می‌کرده است. این اجتماعات محلی با برسازی الگوی متکثر و نامتمرکز ساز قدرت سیاسی، فضای لازم برای تداوم حیات اجتماعی و تاریخی خود را فراهم ساخته‌اند و تداوم زبان و بطور کلی، هویت تاریخی آنان باید بر چنین بستری فهم گردد.

۴-۲- دیگر مولفه‌های آریستوکراسی خوانین گله‌داری: در مورد این که

ثروت آریستوکراسی در اقتصاد ماقبل مدرن بیشتر به زمین متکی بوده و زمین علاوه بر اهمیت اقتصادی، به دلیل شأن مالکیت و اقتدار ناشی از آن اهمیت داشته است (پوویس، ۱۳۷۹: ۲ - ۴۱)، در اهمیت کشاورزی در اقتصاد ماقبل مدرن این منطقه در یادداشت [۵] به آن اشاره شد. حسن‌خان پسر علی‌اکبرخان مهم‌ترین منبع درآمد خانوادگی‌شان را در گذشته از کشاورزی می‌داند. علاوه بر اقتدار ناشی از زمین که در بحث حمایت متقابل مردم منطقه - زارعان و غارسان و بازاریاران خان که بسیاری از آن‌ها تفنگچی خان هم بوده‌اند - به آن اشاره شد، حسن‌خان در مورد اهمیت شأن مالک بودن نزد پدرش می‌گوید: «مرحوم پدرمان خیلی به فکر ملک و املاک بود. بهش می‌گفتند ملکی، زمینی که در دارالمیزان [۱۹] افتاده، برای شما درآمدی [نفعی] ندارد شما می‌خرید. می‌گفت چرا درآمدی ندارد؟ می‌گفتند این‌ها [(مردم)] می‌خورند. می‌گفت من همین را می‌خواهم. اسمش برای من باشد، جسمش این‌ها بخورند. همین برایم کافی است». می‌گوید پدرش بخش زیادی از املاکش را خریده است. در گزارش مالیه ایالتی فارس نیز به این موضوع اشاره شده که علی‌اکبر خان بیشتر املاکش را در دوره حاکمیتش بر منطقه خریداری کرده است (وزارت دارایی، ۱۳۰۰: برگ ۲۵). عباس‌خان که جانشین پدرش شده، نیز، با خرید املاکی از برادرانش املاک ارضی‌اش را گسترش داده است. همچنین در مورد احمدخان و پسر او حسین‌خان جانشین او نیز اسنادی موجود است که نشان می‌دهد بیشتر از مابقی افراد خانواده و خاندان خود در پی گسترش املاک ارضی خود بوده‌اند. در اینجا، چیزی که هم نوادگان خوانین گله‌دار می‌گویند و هم در اسناد موروثی و خرید

و فروش آن‌ها موجود است، این که املاک خان متوفی میان فرزندان تقسیم می‌شده، اما کسی که جانشین خان می‌شده، در کنار سهم ارثش اقدام به خرید املاک از دیگران می‌کرده است (برای نمونه ن. ک. به: سند ۵).

از نظر الیاس، فضای وسیع مسکن با تالارهای پذیرایی و نمای سنگ‌کاری شده بیرون آن که نشانه رده اجتماعی آریستوکرات است (Heinich, 1997: 18-9). حسینی فسائی نشان می‌دهد خوانین گله‌داری از زمان رسیدن به ریاست و حکومت منطقه خانه‌های عالی با برج و بارو در شأن و شوکت خانی و حکومت ساخته‌اند. نشان می‌دهد که مسکن آن‌ها پس از دست یافتن به حاکمیت منطقه از مسکن ابتدایی آن‌ها (خانه‌های با خشت و گل) و خانه‌های هر یک از افراد طایفه متفاوت می‌شود: «در زمان سلاطین صفویه ملافریدون‌لر با هزار خانوار از ایلات کوه‌گیلویه در حدود سال ۱۰۷۰ هجری [۱۰۳۸ خ] در نواحی فال آمد ... و بزرگان آن‌ها، برای حفظ از باران زمستانه و گرمی تابستانه، هر یک خانه‌ای از خشت و گل ساختند و بتدریج خانه‌ها زیاد گردید ... این خانه‌ها را گله‌دار گفتند ... و بر شوکت گله‌دارها بیفزود و تمنای ریاست و حکومت نمودند ... برای دفع دشمن و بروز شوکت، خانه‌های عالی با برج و بارو ساختند و سایر این طایفه هر یک خانه‌ای بنا نهاد و از صحراگردی گذشته، خانه‌نشین شدند» (حسینی فسائی، ۱۳۸۸: ۱۴۵۸). همچنین، در مورد علی‌اکبرخان می‌دانیم، در دوره حاکمیت خود قلعه‌ای در گله‌دار می‌سازد (صدیقی، ۱۳۸۲: ۹۵). این قلعه را در دوره قاجار ساخته است. حسن‌خان هم می‌گوید پدرش، در دوره قاجار و تا اوایل دوره رضاشاه که خان منطقه بوده است در آن قلعه ساکن بوده است. در دوره رضاشاه که علی‌اکبرخان به تهران تبعید می‌شود، قلعه گله‌دار که «به صورت دژ محکم و استوار» ساخته شده بوده، در تصرف نیروهای دولتی بوده است و روزانه سیصد سرباز در آن مراسم صبحگاهی انجام می‌داده‌اند (نعیمی‌گله‌داری، ۱۳۸۹: ۲۲). این انبوه سربازان نشان دهنده وسعت قلعه است. دو قلعه دیگر مسکن خوانین گله‌داری، یکی در روستای نوآباد و دیگری در روستای کارون، هر دو در نزدیکی گله‌دار بوده است. در مورد قلعه نوآباد، استاین می‌گوید،

عباس‌خان که در نبود پدرش جانشین او (حاکم منطقه) بوده است، در آن «سکونت‌گاه دارای بارو و برج» اش در دهکده نوبا [(نوباد)] از آنان پذیرایی می‌کند (استاین، ۱۳۸۹: ۸ از بخش لاتین).

این سه قلعه مسکن خوانین گله‌داری نیز، آریستوکرات بودن آن‌ها را نشان می‌دهند. قلعه‌های نوباد و کارون هنوز آثار آن‌ها باقی است که مورد بازدید قرار گرفت. اماکنی وسیع با برج و بارو، اتاق‌های متعدد بزرگ مسکونی، پذیرایی و مهمان‌خانه‌ها و سکونتگاه خوانین گله‌دار بوده است. همچنین، اتاق‌هایی ویژه تفنگداران و خدمه نیز داشته‌اند. اما قلعه گله‌دار که تا قدرت‌گیری دولت رضاخان محل اقامت خان و مقر حکومت منطقه بوده است در این میان در شناخت وضعیت مسکن خوانین گله‌داری از اهمیت بیشتری برخوردار است. در گزارش درگیری سال ۱۳۲۲ خ در گله‌دار نیز به آن اشاره شده است (نعیمی‌گله‌داری، ۱۳۸۹: ۸ - ۲۶). در توصیف زیر آریستوکراتیک بودن این عمارت خان نمایان است: «به وسیله معمار مخصوص آن دوره به نام زایراصغر شیرازی ساخته شده که تمام اطراف دیوار آن غالباً یک متر با گچ و سنگ با سبک معماری قدیم مخصوصاً دروازه ورودی آن که هشت‌ضلعی به طرز مخصوص به وسیله معمار نامبرده ساخته و درب تخته‌ای آن که با گل‌میخ‌های بزرگ میخ‌کوبی شده و خیلی ضخیم و محکم و قطر تخته آن حداقل پنج‌انگشت و طول و عرض شاید سه متر در سه متر بوده و ورود آن از دو طرف محل دروازه‌بان و یا نگهبان درب و از آن که گذشتی سالن پذیرایی از دو طرف برابر هم و از آن که می‌گذشتی محل فراش‌ها و پیش‌خدمت‌های پذیرایی [.]. خلاصه هر ضلع قلعه چندین منزل مجلسی [(پذیرایی)] با کفش‌کن و قهوه‌خانه خصوصاً منزل مجلس پنج‌دری که یک طرف آن بادگیر گچ‌کاری با شبکه‌های مخصوص به ارتفاع چند متری مجلل و داخل آن حوض بزرگی که اطراف حوض محل نشستن مهمان و پذیرایی تابستانه مهیا بوده و پنج‌دری جنب آن که اشاره شد مخصوص زمستانه بوده ... و در جوار شرقی آن حمام خزانه موجود بوده است» (صدیقی، ۱۳۸۲: ۶-۹۵).

محمدصادق فریدون‌نژاد از نوادگان احمدخان گله‌داری می‌گوید، محل نشست خوانین در مجالس بر بالای مجلس و قلیانی که می‌کشیده‌اند مجزا و خاص بوده، سرقلیان آن‌ها از نقره بوده است. و دیگر مواردی این چنین. این مورد اخیر همان اصل دوری و نزدیکی (بیشترین فاصله اجتماعی در نزدیک‌ترین حالت مکانی) مورد نظر شارتیه است که در همین جا مطرح می‌شود (Heinich, ۱۹۹۷: ۱۸). مثلاً، یکی از افراد مطلع محلی که مجالس علی‌اکبرخان و عباس‌خان را دیده است نیز، می‌گفت، جایگاه نشستن آن‌ها در مجلس جداگانه بود. حتی قلیانی که علی‌اکبر خان می‌کشیده هم خاص او بوده است. می‌گوید: «علی‌اکبرخان خیلی وه [حریم و ابهت] داشت ... هرکسی نمی‌توانست کنار او بنشیند. نوکر پوکرها که همه توی حیاط بودند. اگر آدم درستی [درست و حسابی] می‌آمد پهلوی علی‌اکبرخان می‌نشست». او در این مورد، درباره عباس‌خان نیز می‌گفت، رفتار او هم شبیه پدرش بوده است. علاوه بر رفتار خاص مرتبط با اصل نزدیکی مکانی و دوری اجتماعی، الیاس می‌گوید آداب‌دانی در رفتار اجتماعی و رعایت ادب و نزاکت نیز در آریستوکراسی از اهمیت زیادی برخوردار بوده و نشان دهنده منزلت اجتماعی و تشخیص فرد قلمداد می‌شود (Heinich, ۱۹۹۷: ۲۰). حسن‌خان ضمن اشاره به حساسیت پدرش به نوع رفتار آن‌ها در مجالس و آداب‌دانی و با معرفت بودن می‌گوید برایشان لگه [مربی آموزشی و تربیتی] استخدام کرده بوده است: «لگه [یادمان می‌داد چطور رفتار کنیم. چه کار کنیم، چه کار نکنیم. ... هفته‌ای دو سه بار ما را داخل مجلس می‌برد. یادمان می‌داد [در مجلس] چطور غذا بخوریم. ... می‌گفت، چشم باشید و گوش. بس! [همین]]. ببینید چه کسی حرف خوبی می‌زند، یاد بگیرید. چه کسی حرف بدی می‌زند [که] مردم می‌خندند، یاد نگیرید. و ...».

مشخصه دیگر مهمانی‌های عظیم و سخاوتمندی آریستوکرات‌ها (پوویس، ۱۳۷۹: ۵ - ۴۴) و آن گونه که الیاس اشاره می‌کند، گذراندن وقت زیاد با مهمانان و داشتن ملاقات‌های خصوصی فراوان است (Heinich, ۱۹۹۷: ۱۸). محمدصادق از خاطرات پدرش و دیگر بستگانش می‌گوید که احمدخان، حسین‌خان و دیگر خوانین گله‌داری

پیشخدمت‌های زیادی داشته‌اند و در روزهای عید رسم بر این بوده که خوانین مهمانی می‌داده‌اند و مردم برای عرض تبریک نزد آنان می‌رفته‌اند. مهمان‌نوازی‌ها و داشتن مهمانان زیاد علی‌اکبر خان، حسن خان برادرش و محمد طاهرخان پدرش نیز نزد مردم منطقه معروف است. همچنین، کهنسالان می‌گویند که در سال‌های قحطی خان که املاک زیادی داشته به فقرای محل غذا می‌داده است. حسن خان نیز، درباره این رفتار پدرش می‌گوید: «سال‌های قحطی حدود ساعت ۱۰ صبح یک بار الاغ [۷۵ کیلوگرم] خرما بین یتیم و یتیم‌ها [کودکان بی‌مادر] تقسیم می‌کردند، ساعت ۵ عصر هم یک بار دیگر ... هر روز حدود ۳۰ تا ۴۰ زن کور و پیر در حیاط [خانه مان] بودند ... شامشان که می‌خوردند، نهارشان که می‌خوردند، اگر در خانه‌شان فرد کور و ... ای داشتند هم برایشان غذا داخل همان کاسه‌شان می‌کردیم، می‌گفتیم این هم ببر برای مادر، پدر یا ... کورت». او ضمن بیان این که پدرش باید هر روز وقت زیادی را به پذیرایی و نشستن با مهمانانش اختصاص می‌داده، در مورد مهمانان زیادشان می‌گوید: «چهار پنج تا آشپز داشتیم. برنج یک آشپز داشت. گینه یک آشپز داشت. آبگوشت یک آشپز داشت، گوشت کبوترمه یک آشپز داشت. [۲۰] ... حدود چهل پنجاه نفر خدمتکار داشتیم. هر صبح آشپز می‌شمرد که سی چهل تا مهمان از هرجایی آمده. تعداد پیرزن‌ها و ... [مستمدان] که هر روز می‌آمدند هم که مشخص بود. بعد شروع می‌کردند به غذا درست کردن». می‌گوید: «سالانه ۴۵۰۰ من [۱۱۲۵۰ کیلوگرم] برنج صولت الدوله [قشقایی] برای مرحوم پدرمان می‌فرستاده. به غیر از برنج‌هایی که خودش می‌خریده. این‌ها هم قند و شکر و پارچه و کفش و چیزهایی که از هند و بحرین می‌آمد مرتب برای صولت الدوله می‌فرستادند». در گزارش مأمور مالیه قاجار نیز، باوجود لحن منفی‌اش نسبت به علی‌اکبرخان گله‌داری «دربخانه باز» [درب خانه باز به روی مهمان و دارای مهمانان زیاد] بودن او (سند ۹) را یکی از عواملی می‌داند که حتی حکام و کلانتران روستاها و نواحی گله‌دار که در آن سال‌های پس از حوادث مشروطه دیگر مالیاتی به او پرداخت

نمی‌کنند، لاقبل به شکل صوری از او اطاعت و او را به عنوان حاکم بلوک قبول دارند (وزارت دارایی، ۱۳۰۰: برگ ۱۷ و سند ۹).

همچنین، کهنسالان از مجالس عروسی مفصل و متمایز از عروسی دیگر اقشار منطقه که خان گله‌دار برای فرزندانش برگزار می‌کرده صحبت می‌کنند. مثلاً، یکی از آن‌ها عروسی یکی از پسران علی‌اکبرخان را مثال می‌زند که فاخر و در حدود ۳۰ شبانه‌روز بوده است و بزرگان منطقه و مناطق اطراف به آن دعوت شده بودند.

ویژگی دیگر، ازدواج فرزندان خانواده‌های آریستوکرات جهت تحکیم و تثبیت منابع ثروت و افتخار و پیوندهای سیاسی میان آن‌هاست (پوویس، ۱۳۷۹: ۴ - ۵۲). در ازدواج‌های فرزندان خوانین گله‌دار و حتی بستگان نزدیک آن‌ها همین عامل مسلط بوده است. وقتی با مطلعین محلی و خانواده خوانین گله‌دار گفتگو می‌کنیم، می‌بینیم که تقریباً تمام ازدواج‌های فرزندان و خود خوانین گله‌دار یا با هم طایفه‌ای‌های خودشان و سرشناسان محلی، یا با فرزندان بزرگان و خوانین مناطق اطراف بوده است. آن‌ها با وصلت با هم رده‌های اجتماعی خود روابط خود را با گروه‌های هم‌تراز خویش از نظر منزلت، قدرت سیاسی و ثروت تحکیم می‌بخشیده‌اند. در اینجا، فقط به چند مورد از ازدواج‌های خوانین گله‌داری می‌پردازیم. حسن خان می‌گوید، پدربزرگش محمدطاهرخان با دختر شیخ‌جبار پدر شیخ‌مذکورخان کنگانی آل‌نصور [حکام مناطق بندری کنگان (حسینی‌فسائی، ۱۳۸۸: ۱۴۶۳) و گاوبندی (مأموران انگلیس، ۱۳۸۳: ۶۹)] ازدواج کرده است. دختر محمدطاهرخان نیز عروس شیخ‌مذکورخان، همسر شیخ‌حسن و مادر شیخ‌مذکور بوده است. که دریایی و نصوری هم به آن اشاره کرده‌اند که علی‌اکبرخان [پسر محمدطاهر خان] دانی شیخ‌مذکور (نصوری، ۱۳۷۷: ۸) حاکم منطقه گاوبندی بوده است (دریایی، ۱۳۷۹: ۵۹ - ۴۵). از میان همسران علی‌اکبرخان او دو همسر از طوایف کشکولی و ایگدر قشقایی، یک همسر از خوانین وراوی (دختر حاجی‌غلامحسین خان وراوی و مادر عباس‌خان) و یک همسر هم از خوانین جم اختیار می‌کند. حسن خان که اتفاقاً مادرش همان همسر پدرش از طایفه ایگدر قشقایی است، می‌گوید، ازدواج‌های

پدرش با قشقایی‌ها به پیشنهاد صولت‌الدوله قشقایی بوده است که از او خواسته که با این وصلت‌ها فامیل شوند. همین وصلت‌ها یکی از عوامل اتحاد، اعمال و تداوم قدرت خوانین گله‌داری بوده است. در سال‌های مشروطیت و مبارزات خوانین جنوب با انگلستان شاهد همکاری میان خوانین نصوری گاو‌بندی و گله‌دار در مبارزه با انگلستان و شیوخ مورد حمایت آنان در بنادر جنوب هستیم (یمین‌الممالک اسفندیاری، ۱۳۸۱: ۶۳ - ۵۹). در رابطه با وصلت علی‌اکبرخان با قشقایی‌ها، در سال‌های درگیری عشایر قشقایی در جنوب با نیروهای رضاخان، در جریان کمک حکمرانان محلی جنوب به قشقایی‌ها «کسانی چون علی‌اکبر خان گله‌داری... از هیچ‌گونه یاری مضایقه نکردند» (بیات، ۱۳۶۵: ۸۴). همچنین شاهد کمک متقابل قشقایی‌ها، شیوخ نصوری و خوانین جم به عباس خان و علی‌اکبرخان در درگیری سال ۱۳۲۲ خ گله‌دار هستیم و در حالی که اکثر روستاهای اطراف گله‌دار، از جمله خود گله‌دار و قلعه آن را محمدحسین‌خان فاریابی متصرف می‌شود، با رسیدن نیروهای ناصرخان قشقایی، شیخ سلیمان نصوری [۲۱] و کامران جمی که با وصلت با خوانین گله‌دار فامیل شده‌اند، بزرگان منطقه و محمدحسین‌خان مصالحه را می‌پذیرند و عباس‌خان خان گله‌دار می‌ماند (نعیمی‌گله‌داری، ۱۳۸۹: ۳۰ - ۲۵). در نسخه خطی نوشته معین دفتر نیز آمده است که در ۱۲۹۷ خ ([۱۳۳۷ ه.ق]) رؤسا و خوانین دشتی، گله‌دار و قشقایی در اردویی به ریاست مظفرخان، رئیس‌عبدالحسین، کدخداحسن دشتی و محمدطاهر خان برادرزاده علی‌اکبرخان گله‌داری و قاسم‌زایر برای سرکوب سرداراحتشام و تسخیر فیروزآباد حرکت کردند (میرزایی، ۱۳۸۱: ۲۵۷).

در مجموع، با توجه به ویژگی‌هایی که در این قسمت در مورد خوانین گله‌داری به آن پرداخته شد و تشکل یافتن آن در منطقه‌ای محلی و در هم تنیدگی آن با مناسبات آن‌ها با نیروهای محلی (درون منطقه‌ای و مناطق اطراف آن‌ها) این خاندان را باید خاندانی آریستوکراتیک منطقه‌ای (محلی) دانست؛ که برای دوره‌ای طولانی، باوجود تغییر در سلسله‌های حکومتی گوناگون و رفت و آمد چندین پادشاه در درون هر سلسله از تداوم تاریخی برخوردار بوده است. بنابراین، می‌توان آن را این‌گونه تعریف کرد:

گروه / قشر کلان‌مالک ارضی و سرآمد اجتماعی، اقتصادی و سیاسی که در درون یک منطقه حاکمیت محلی شکل و تداوم تاریخی یافته است.

۵- کلان‌مالک شدن خوانین گله‌داری و تداوم آن: در رابطه با چگونگی

ورود خوانین گله‌داری (ملافریدون‌لر و نوادگانش) به این منطقه، سرآمد قدرت شدن، بنای کشت و زرع نهادن و رونق گرفتن کشت و زرع آن‌ها در فارسنامه ناصری آمده است: «در زمان سلاطین صفویه ملافریدون‌لر با هزار خانوار از ایلات کوه‌گیلویه ... در نواحی فال آمد ... بزرگان آن‌ها ... هر یک خانه‌ای از خشت و گل ساختند و بتدریج خانه‌ها زیاد گردید ... و تمنای ریاست و حکومت نمودند و به زور و زر، نواحی فال را تصرف کرده ... و بنای کشت و زرع و تجارت نمودند ... و روزبروز [روز به روز] از رونق فال کاهید و بر آبادی گله‌دار افزود و قصبه بلکه شهر کوچکی گردید». سپس حاکمیت منطقه در دست آن‌ها می‌ماند و خوانین گله‌داری از تبار ملافریدون یکی پس از دیگری حاکم منطقه می‌شوند (حسینی فسائی، ۱۳۸۸: ۹-۱۴۵۸). همچنین شروع کشت و زرع و رونق گرفتن آن نزد خوانین گله‌داری به عنوان آریستوکرات زمیندار این منطقه، اراضی آن‌ها به صورت ملکی و موروثی تا دوره معاصر به فرزندانشان ارث می‌رسیده است و آنگونه که جستجو کردیم، نه در تاریخ مکتوب و نه در تاریخ شفاهی داده‌ای مبنی بر واگذاری یا سلب مالکیت ارضی آن‌ها از جانب حکومت مرکزی وجود ندارد و حتی در دوره سه دهه چالش خوانین گله‌داری با حکومت مرکزی که در برخی سال‌ها حاکمیت منطقه از خوانین گله‌داری گرفته و به فرستادگان حکومت مرکزی واگذار شده نیز خانواده خان می‌گفتند که اراضی آن‌ها متعلق به خودشان بوده و سلب مالکیتی از سوی حکومت مرکزی از آن‌ها صورت نگرفته است. اتفاقاً، حسن‌خان برادر عباس‌خان در همین رابطه گفت که حتی املاک محمدطاهر خان که با حکومت مرکزی مبارزه کرده و توسط حکومت مرکزی اعدام شد (مأموران انگلیس، ۱۳۸۳: ۷۲) نیز به آن‌ها ارث

رسیده است. همچنین سهم املاک پدری حسن خان پسر محمدطاهر خان که او هم اعدام شده نیز، به وراثش ارث رسیده؛ و تا اصلاحات ارضی دهه ۱۳۴۰ خ مالکیت ارضی آن‌ها تداوم داشته است. علاوه بر آن، خرید و فروش‌هایی که در اراضی خوانین گله‌داری صورت گرفته است نیز، مؤید آن است که اراضی آن‌ها ملکی بوده است، نه مبتنی بر واگذاری و سیستم تحویل‌داری زمین (سند ۵).

در رابطه با عامل تداوم زمین‌داری آریستوکراتیک و کلان‌مالکی خانی در گله‌دار، گرچه اطلاعات تفصیلی در این زمینه موجود نیست، اما داده‌هایی در دست است که بواسطه آن‌ها لحظاتی تاریخی برجسته می‌شوند که نشان می‌دهند تداوم این شکل از مالکیت بستگی به تداوم قدرت منطقه‌ای خوانین گله‌داری داشته است؛ لحظاتی که گرچه در شرایط عادی حیات پدیده‌های اجتماعی واضح نیستند، اما زمانی که روال معمول حیات امر اجتماعی با چالش یا نقطه عطفی روبرو می‌شود چنین عواملی حضوری پررنگ و برجسته می‌یابند. در اینجا نیز می‌بینیم وقتی که قدرت منطقه‌ای خان کاهش می‌یابد از امنیت مالکیت آن‌ها بر اراضی‌شان کاسته شده و مورد دست‌اندازی دیگران قرار می‌گیرد. مثلاً، حسن خان می‌گوید، در زمان دستگیری محمدطاهر خان و زندانی بودن وی در شیراز، روستای «نورآباد» که متعلق به محمدطاهر خان بوده و اجاره داده بوده است را اجاره‌کاران تصاحب کرده‌اند. با کاهش قدرت منطقه‌ای آن‌ها به دلیل درگیری و چالش با حکومت مرکزی که سبب شده بوده کمتر بتوانند به کنترل منطقه گله‌دار بپردازند، از امنیت مالکیت اراضی آن‌ها نیز کاسته شده است. همچنین می‌گوید، در دوره حکومت پهلوی که از قدرت خوانین محلی کاسته شده نیز در دو مرحله، یکی در سال‌های تبعید پدرش علی‌اکبرخان به تهران و مخصوصاً در زمان اصلاحات ارضی دهه ۱۳۴۰ خ اراضی آن‌ها را گرفته‌اند. او می‌گوید در دوره رضاخان که پدرش در تهران در تبعید بوده است بخش‌هایی از اراضی آن‌ها تصاحب شده است و برادرش عباس‌خان که در زمان بازداشت پدرشان به جای وی خان منطقه بوده است نیز به دلیل قدرت گرفتن حکومت رضاخان و کاهش قدرت خوانین از قدرت چندانی برای حفاظت از اراضی‌شان

برخوردار نبوده است. او در همین رابطه می‌گوید: «کسی که نبوده. صاحبش که نبوده. هر کسی که می‌توانسته برداشته برای خودش». استاین که در سالهای تبعید علی‌اکبر خان به تهران و حاکمیت عباس‌خان به این منطقه آمده نیز، تأیید می‌کند که عباس خان اقتدار زیادی نداشته و کاهش اقتدار وی نسبت به پدرش - که حتی بر روی مسیر سربازانی که به تهران می‌رفته‌اند نیز نظارت داشته‌است - را گزارش می‌کند و می‌گوید علی‌اکبر خان «بزرگ‌ترین ملاک گله‌دار و صاحب قدرت و مرجع محلی این ناحیه» بوده است. او ناآرامی‌های عمومی در منطقه گله‌دار توسط علی‌خان ایلخان قشقایی به دلیل صوری شدن و کاهش اقتدار خوانین گله‌داری در دوره رضاخان را گزارش می‌کند: «از این دست نظارت صوری که به عباس‌خان در دهکده‌اش تفویض می‌شد، به طور گسترده توسط ناآرامی‌های عمومی که گزارش می‌شد و شورش علی‌خان، برادر صولت‌الدوله، ایلخانی سابق، یا رئیس تمام ایل‌های قشقایی مسبب آن بود، آسیب دیده بود. دره‌های واقع در قسمت شمال و شمال غربی، بخشی از چراگاه زمستانی معین و دائم قبایل قشقایی بوده است» (استاین، ۱۳۸۹: ۳۸ - ۳۷).

به هر حال هم در زمان محمدظاهرخان و هم در زمان تبعید علی‌اکبرخان اکثریت اراضی آن‌ها هنوز تحت مالکیت خوانین گله‌دار باقی مانده است؛ و باوجود کاهش میزان اراضی آن‌ها تحت تأثیر کاهش قدرت منطقه‌ای آنان تا زمان اصلاحات ارضی دهه ۱۳۴۰ خ که بیشترین خلع ید از اراضی آن‌ها در این زمان صورت گرفت، همچنان کلان‌مالک منطقه گله‌دار بوده‌اند.

نتیجه‌گیری

پژوهش در منطقه تاریخی گله‌دار با واسازی رویکرد شرقشناسانه، به کشف و مفهوم‌سازی از پدیده‌های مورد غفلت واقع شده «آریستوکراسی منطقه‌ای» و «کلان‌مالکی خانی» در پژوهش‌های جامعه‌شناسی تاریخی ایران و برساختن نظریه «وجود و تداوم

آریستوکراسی در ایران پیشادولت مدرن» در این منطقه انجامید. مطابق تجربه تحقیق، برخلاف نظریات تاکنون ارائه شده که معتقد به عدم وجود آریستوکراسی در ایران پیشادولت مدرن‌اند، آریستوکراسی در درون این منطقه گرمسیری از ایران وجود داشته و این نهاد خانی (خرده دربار محلی) و مالکیت خصوصی آن‌ها به رغم آمد و رفت حکومت‌ها، نسل اندر نسل از صفویه تا دوره معاصر در قالب الگوی شاه‌شاهانی حاکم بر کشور مبتنی بر تداوم قدرت محلی-منطقه‌ای خوانین گله‌دار تداوم تاریخی یافته است. تداوم قدرت محلی نیز مبتنی بوده است بر روابط حمایتی متقابل محلی میان آریستوکراتها با گروه‌های قدرت محلی: از یک سو حمایت‌های متقابل درون منطقه‌ای، میان خوانین گله‌داری با گروه‌های حکام محلی و زیردست در درون بلوک گله‌دار و از سوی دیگر حمایت‌های متقابل فرامنطقه‌ای، میان آن‌ها با حکام مناطق مجاورشان. متعاقباً، همین حمایت‌های متقابل، هسته‌های قدرت منطقه‌ای و محلی مسلح، منسجم و سازمان یافته‌ای را پدید آورده که سبب تکثر و عدم تمرکز قدرت دولتی در ایران پیشادولت مدرن می‌شده است. همین تک مورد کافی است تا بگوییم، پادشاه مالک و حاکم مطلقه و مستبد خودکامه و دارای قدرت تام خودسر شرقی / ایرانی خوانده شده، لاقلاً بخشی از قدرت و ثروت مذکور برای او تحت اختیار و تملک خان منطقه گله‌دار بوده و پادشاه شرقی ایرانی یگانه مالک ارضی و صاحب قدرت تام نبوده است. کنشگران ذی‌مدخل آریستوکراسی نیز، در دوره سنت نامیده شده، نه غیرعقلایی، بلکه به تناسب شرایط پیشادولت مدرن، به صورت عقلایی - که البته منظور نه نگرش شابلونی و تقلیل دادن مولفه‌های کنش آنان به مفهوم عقلایی بودن، بلکه نشان دادن وجود این وجه در کنش آنان، است - کنش کرده و تداوم حیات اجتماعی-تاریخی آنان و آریستوکراسی ممکن شده است.

سرانجام، با قدرت‌گیری دولت مدرن تمرکزگرای پهلوی، برجیده شدن نظام سیاسی متکثر (حکومت‌های محلی خوانین) و انجام اصلاحات ارضی در ایران و نیز گله‌دار، آریستوکراسی و کلان‌مالکی خانی در منطقه گله‌دار خاتمه می‌یابد. در واقع،

آریستوکراسی در ایران متأثر از دولت مدرن آمرانه (از سطح بالای جامعه و نهاد حکومت مرکزی) منقطع می‌گردد. این تفاوت کنار رفتن آریستوکراسی در ایران با اروپا است که در نتیجه توسعه شهرنشینی، صنعتی‌شدن اقتصاد و گسترش دیدگاه‌های نوگرای سکولار (از سطح پایین جامعه) بوده است.

در پایان باید گفت، تاریخ این مناطق مسیری را طی کرده و نظریات تاکنون ارائه شده مسیر دیگری. گفتمان تعمیم‌گرا و شرق‌شناسی حاکم بر نظریات غیرتجربی با موضع سلبی و تحمیل غیاب، امتناع و فقدان بر رخدادها و وقایع و راکد انگاری تاریخ این جوامع نمی‌توانند ما را به فهم دقیق تاریخ تکوین آن‌ها رهنمون شوند.

یادداشت‌ها

۱. درباره شرق‌شناسی و تحمیل غیاب بر تاریخ «شرق» ن. ک. به: ترنر، ۱۳۸۶: ۸۷-۱۱۲ و ۶۶-۶۷ و ۷۳-۷۴ & ۲۸-۱: Said, ۲۰۰۳.
۲. درباره متافیزیک نوشتار، و اساسی (deconstruction) و امکان بازنمایی وقایع در نوشتار ن. ک. به: Derrida, ۱۹۹۷: ۳-۹۳. البته، در اینجا، منظور ما این نیست که کارکرد زبان به بازنمایی که از جمله کارکردهای آن است، فروکاهیده شود.
۳. در کاربست نظریه مبنایی هدف تلاش در کسب شناخت دقیق از موضوع بوده است، نه کاربست مقلدگونه جزء به جزء تکنیک‌های تجویزی.
۴. پیش از مرکز منطقه شدن گله دار، مرکز منطقه، فال و حاکمیت نیز در دست فالی‌ها بوده است. با توجه به این که منطقه فال محدوده ژئوپلتیکی‌ای وسیع تر از منطقه گله‌دار بوده، در این نوشتار تمرکز بحث بر بلوک گله‌دار است.
۵. ن. ک. به: حسینی فسائی، ۱۳۱۳ ه. ق و ۱۳۸۸: ۵۷۲-۱۲۳۸ و مقایسه کنید با: بخش ایالت یا ناحیه فارس/پارس در: ابن خرداد به ۱۳۷۰، اصطخری، ۱۳۷۳، ابن حوقل،

آریستوکراسی منطقه‌ای و کلان مالکی ... ۱۷۱

۱۳۴۵، حدود العالم، ۱۳۴۰، ابن بلخی، ۱۳۷۴، مقدسی، ۱۳۶۱، لسترینج، ۱۳۸۳ و شوارتس، ۱۳۸۲.

۶. قراء منطقه گله‌دار: آقاها، باریکو، برده‌کوه، پس‌رودک، بلندو، بید، بیدخوار، ترمان زنگنه، ترمان سفلی، ترمان علیا، چاه‌پهن، چاه‌شرف، جم، خالدآباد، ختیمی، خلیفه‌ها، خندق، خوزی، دزگاه، دولت‌آباد، ده‌شیخ، زنگنه، زیغان، سناسیر، شول، شهرخواست، صادره، فاریاب، فال، قلعه کاید ملک، گبری، گودرزی، کوردان، کوه‌چر، لامرد، لاور، لیشکان، محمدتقی، ملو، مهر، میرملکی و وراوی (حسینی فسائی، ۱۳۸۸: ۶۱-۱۴۵۹).

۷. نقشه ایالت فارس دوره قاجار و وضعیت اقتصادی-معیشتی مردم در بلوک

گله‌دار.

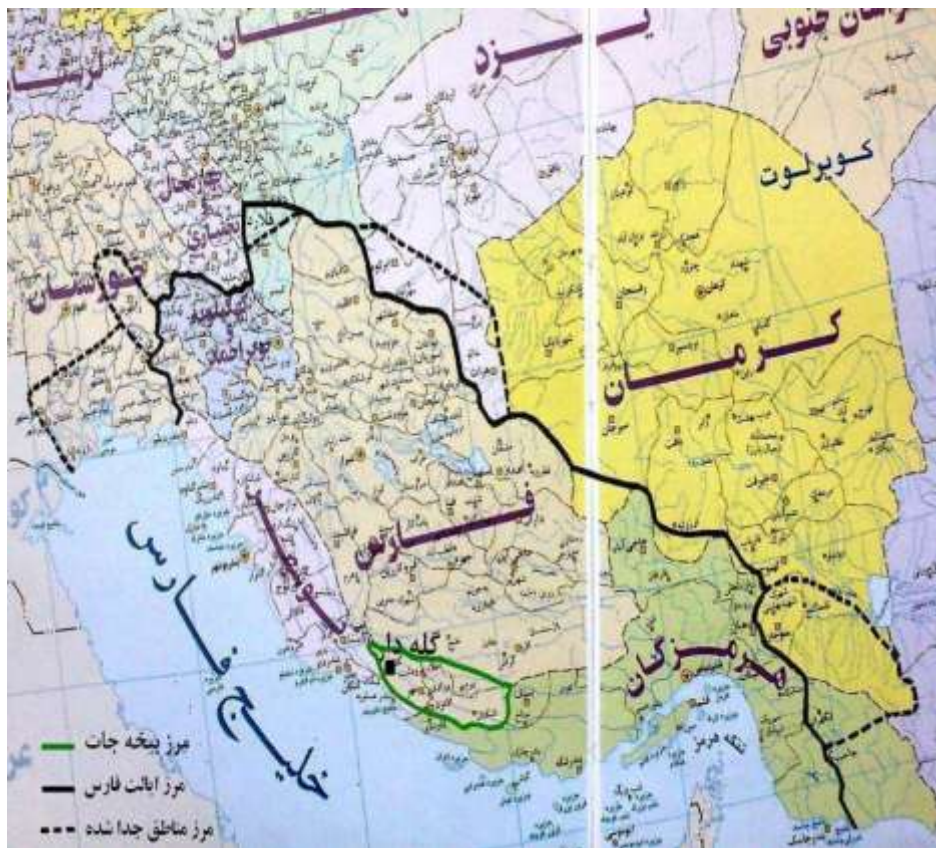


نقشه ۱- نقشه ایالت فارس و بلوک گله‌دار دوره قاجار. نقشه مبنا از: (حسینی فسائی،

۱۳۱۳ ه.ق و ۱۳۸۸: ۵۷۲-۱۲۳۸).

محدوده ایالت فارس تا اواخر دوره پهلوی اول باقی بود. اما از ۱۳۱۶ خ به بعد که دولت مدرن سازمان تقسیمات اداری ایالات و بلوک‌ها را به استان، شهرستان، بخش و دهستان تغییر داد، آن محدوده در قالب چند استان گوناگون از هم تجزیه شد (فریدی مجید، ۱۳۹۰: ۳۲۸-۲۹۳ و فراهی، ۱۳۷۷). در دوره دولت مدرن و در قالب تقسیمات جدید محدوده بلوک گله‌دار تغییرات زیادی می‌یابد (رزم آرا، ۱۳۳۰: ۲۰۳ و فریدی مجید، ۱۳۹۰: ۳۲۴-۲۹۳). جهت بازشناسی بهتر، محدوده ایالت فارس منطبق با تقسیمات کنونی کشوری در زیر می‌آید و موقعیت شهر گله‌دار و محدوده بیخه‌جات نیز بر روی آن مشخص شده است.

بیخه‌جات فارس: در منابع تاریخی و میان مردم نواحی جنوبی فارس و استان‌های اطراف (هرمزگان و بوشهر)، به محدوده منطبق با شهرستان‌های لامرد، مهر و بخش بیرم از شهرستان لارستان استان فارس «بیخه»، «بیخه‌جات» یا «بیخه‌جات فارس» و به مردم آن «بیخه‌ای» می‌گویند (برای نمونه ن.ک. به: اقتداری، ۱۳۷۱: ۵۷-۴۵، اقتداری، ۱۳۷۲: ۳۳-). ۲۲۸، بنی عباسیان بستکی، ۱۳۳۹: ۲۰-۳۱۹ و ۴-۳۲۲، یمین الممالک اسفندیاری، ۱۳۸۱: ۵۵، ۷۳ و ۷۷ و وزارت دارایی (۱۳۰۹). لازم به ذکر است، بیخه نام عرفی این محدوده است، نه رسمی.



نقشه ۲- محدوده ایالت فارس دوره قاجار، تطابق داده شده با تقسیمات کنونی کشوری ایران. نقشه زمینه از: واحد پژوهش و تألیف گیتاشناسی، ۱۳۸۷: ۷-۶. در دوره ناصری، برخی مناطق از فارس جدا شد (حسینی فسائی، ۱۳۸۸: ۵۷۲-۱۲۳۸).

از نظر اقتصادی- معیشتی، هم طبق گفته کهنسالان محلی و هم مطابق اسناد مکتوب در بلوک گله‌دار تا اواخر دهه ۱۳۴۰ خ شغل بیشتر مردم منطقه گله‌دار، کشاورزی شامل زراعت (عمدتاً گندم، جو و تنباکو) و باغداری (عمدتاً نخلداری) و دامداری (بز و گوسفند) بوده است. این موضوع در گزارش دولتی تخمین مالیات این بلوک در اواخر قاجار نیز مشخص است و مالیاتی که دولت از اقلام گوناگون دریافت

می‌کرده، بیشتر متکی به کشاورزی و دامداری بوده است: مجموع مالیات بلوک ۲۱۲۰۰ تومان، ۱۵۴۰۰ تومان (۷۳ درصد) از کشاورزی و ۳۴۰۰ تومان (۱۶ درصد) از دامداری (وزارت دارایی، ۱۳۰۰: برگ ۱۲۶). این اقلام مبنای «مالیات‌های معموله کلی بلوک گله دار» بوده است «که از ازمینه قدیمه الی کنون از اهالی اخذ شده و می‌شود» (همان: برگ ۱۲۵). حسینی خورموجی در دوره قاجار در مورد منطقه گله‌دار آورده است: «این بلوک گرمسیر، جلگه‌اش جنوبی شیراز به مسافت پنجاه و هفت فرسخ ... حاصلش غله و خرما و تنباکو» (حسینی خورموجی، ۱۳۸۰: ۸۸). همچنین در فارسنامه ناصری آمده است «بیشتر کشت و زرع و نخلستان این بلوک دیمی است و بعضی دهات آن از آب چشمه و قنات زراعت می‌کنند. محصولش گندم و جو و تنباکوی این بلوک بعد از تنباکوی لارستان از همه جای فارس بهتر است و بیشتر آن را از آب گاوچاه به عمل آورند» (حسینی فسائی، ۱۳۸۸: ۱۴۵۷). وابسته به کشاورزی و دامداری بودن زندگی مردم این منطقه در سال ۱۳۳۰ خ نیز در فرهنگ جغرافیایی آبادی‌های ایران آمده است (رزم آرا، ۱۳۳۰). کهنسالان نیز می‌گویند کشت غالب چهار محصول گندم، جو، خرما و تنباکو بوده است. در مالکیت آریستوکراتیک زمین در این منطقه کشت و زرع این محصولات در قالب نظام سهم‌بری بوده است. کشت گندم، جو و تنباکو در قالب نظام سهم‌بری مزارعه و نخل‌داری در قالب نظام سهم‌بری غارس-مالکی و بازیاری صورت می‌گرفته است.

۸. در سال‌های ۱۲۹۸ و ۱۲۹۹ ه.ق [(۱۲۶۰ و ۱۲۶۱ خ)] داراب‌خان از سوی حکومت مرکزی به عنوان حاکم گله‌دار و جمع‌آوری کننده مالیات به آن بلوک فرستاده می‌شود، در آنجا سکونت و حاکمیت داشته است (همان: ۴۰-۱۳۹ و ۵۰-۱۴۹). او در ماه صفر ۱۲۹۹ قاید علی‌اکبر را که نایب الحکومه گله‌دار کرده بود به قتل می‌رساند (همان: ۱۴۹)، اما طول دقیق دوره حاکمیت قاید علی‌اکبر معلوم نیست. چون در ۱۲۹۸ ه.ق [(۱۲۶۰ خ)] حکم نایب الحکومه‌ای به نام احمدخان (سند ۴) و در ماه دوم سال قمری (صفر) ۱۲۹۹ [(دی ۱۲۶۰)] خبر قتل قاید علی‌اکبر رسیده است، به نظر می‌رسد

دوره نایب‌الحکومه‌ای او چندان طول نمی‌کشد. حاکمیت گله‌دار نیز از داراب‌خان به دلیل نپرداختن مالیات جمع‌آوری شده سال ۱۲۹۸ ه.ق [۱۲۶۰ خ] به حکومت مرکزی (همان: ۱۵۰) و «تعدی به اهالی گله‌دار و مضافات آنجا» (همان: ۱۵۵) در شعبان سال ۱۲۹۹ ه.ق [تیر ۱۲۶۱] گرفته‌شده و به همراه بنادر طاهری و کنکان [کنگان] به نواب نوذر میرزا واگذار شده است. او بنادر را به شیخ‌حسن خان پسر شیخ مذکورخان و گله‌دار را هم به دامادش مصطفی‌قلی‌خان واگذار می‌کند (همان: ۱۶۱). اما این دوره‌ها زیاد طول نکشیده است و یا این که نایب‌الحکومه‌ای و ضابطی خود بلوک گله‌دار را به احمدخان واگذار کرده‌اند که در آخرین ماه سال (ذی‌الحجه) ۱۲۹۹ [مهر ۱۲۶۱] در سند مالیات‌گیری، گله‌دار را ابوابجمعی احمدخان ذکر می‌کند (سند ۴). در دوره حاکمیت احمدخان (از ۱۲۹۶ تا ۱۳۰۴ ه.ق [۱۲۵۸ تا ۱۲۶۵ خ]) به جز دوره کوتاه نایب‌الحکومه‌ای قاید علی‌اکبر در ۱۲۹۹ ه.ق [۱۲۶۱ خ]، دوره ضابطی داراب‌خان در رجب ۱۳۰۰ [خرداد ۱۲۶۲] (سند ۷) و دوره ۱۰ ماهه نایب‌الحکومه‌ای و ضابطی نایب ابراهیم (از رمضان ۱۳۰۰ (مأموران انگلیس، ۱۳۸۳: ۱۹۴) تا رجب ۱۳۰۱ (سند ۳ و ۵) [تیر ۱۲۶۲ تا اردیبهشت ۱۲۶۳]) خود بلوک گله‌دار غالباً در دست خوانین گله‌داری و احمدخان گله‌داری تا اوایل سال ۱۳۰۴ ه.ق [۱۲۶۵ خ] نایب‌الحکومه (ضابط) آن بوده است. در فارسنامه ناصری در «شرح بلوکات فارس» (حسینی فسائی، ۱۳۸۸: ۳۵) [از جمله گله‌دار] هم در مورد سال‌های پس از ۱۲۹۶ ه.ق [۱۲۵۸ خ] (پس از اتمام ضابطی میرزا حسن‌علی‌خان) آمده است: «در این چند ساله حکومت گله‌دار به احمدخان گله‌داری پسر حاجی حسین‌خان برادر حسن‌خان ضابط سابق گله‌دار قرار گرفته است» (حسینی فسائی، ۱۳۸۸: ۱۴۵۹). این نیز مؤید همان بحث است که در درون منطقه گله‌دار غالباً، حاکمیت در دست خوانین گله‌داری بوده است (سند ۱ و ۳ و ۵). مورد دیگر مؤید گفته اخیر، مربوط به سال ۱۳۰۴ ه.ق [۱۲۶۶ خ] است که بلوک فال و گله‌دار به همراه بلوک‌های اسیر و علامرودشت به علی‌محمدخان واگذار می‌شود. این سند مربوط به پس از فوت احمدخان است (کتابچه جمع مالیات بلوک فال و گله‌دار و اسیر و علامرودشت،

۱۳۰۴ ه.ق: اول و پنجم). با توجه به این که در جمادی الاولی ۱۳۰۴ [بهمن ۱۲۶۵]: خود منطقه گله‌دار تحت حاکمیت و ابوابجمعی حسین‌خان گله‌داری بوده است (سند ۲)، این مورد هم نشان می‌دهد خود بلوک گله‌دار در دست خوانین گله‌داری مانده است. همچنین، در شعبان ۱۳۰۶ [اردیبهشت ۱۲۶۸] ضابطی گله‌دار به محمدابراهیم خان سرتیپ واگذار می‌شود (همان: ۳۳۵). در ۱۳۰۷ ه.ق [۱۲۶۹ خ] نواب جمال‌الدین میرزا (همان: ۳۵۸)، در شوال ۱۳۱۱ [اردیبهشت ۱۲۷۳] محمدحسن‌خان فتح‌الملک (همان: ۴۵۴) و در ۱۳۱۵ ه.ق [۱۲۷۷ خ] نیز فتح‌الملک حاکم گله‌دار، دشتی و دشتستان گزارش شده و در گله‌دار بوده است (همان: ۵۴۴).

۹. در سال‌های ۱۲۹۳ و ۱۲۹۴ ه.ق [۱۲۴۸ و ۱۲۴۹ خ] درگیری میان محمدطاهرخان گله‌داری و نیروهای حکومت مرکزی رخ می‌دهد (مجیدی‌کرایبی، ۱۳۷۸: ۶۳-۵) که به اعدام او منجر می‌شود (مأموران انگلیس، ۱۳۸۳: ۷۲). در سال‌های ۱۲۹۶ و ۱۲۹۷ ه.ق [۱۲۵۸ و ۱۲۵۹ خ] که حکومت مرکزی محمدابراهیم بیگ فراشباشی را به ضابطی گله‌دار و گاویندی منصوب می‌کند، محمدطاهرخان گله‌داری^۱ و شیخ مذکورخان [حاکم بندرکنگان (حسینی فسائی، ۱۳۸۸: ۱۴۶۳)] با وی مبارزه می‌کنند. محمد ابراهیم بیگ با ترتیب دادن یک مهمانی ظاهری محمدطاهرخان را دستگیر کرده و به شیراز می‌فرستد (مأموران انگلیس، ۱۳۸۳: ۲۱-۱۱۳).

در ذیقعه ۱۳۰۰ [مهر ۱۲۶۲] مأموران انگلیسی گزارش کرده‌اند: «عالیجاه نایب ابراهیم ضابط گله‌دار» [که دو ماه قبل به ضابطی آنجا انتخاب شده بود (همان: ۱۹۴)] «را حضرات گله‌داری جواب کردند و در قلعه راهش ندادند، در بیرون صحرا چادر زده نشسته است. حکومت دو عراده توپ با دویست سیصد نفر سوار فرستادند که یاغی‌ها را گرفته و مقصرین را تنبیه نمایند» (همان: ۱۹۸). این عمل حکومت مرکزی نیز کارگر

۱- او از خاندان خوانین گله‌داری است، اما نباید او را با محمدطاهرخان گله‌داری که در شیراز اعدام می‌شود (مأموران انگلیس، ۱۳۸۳: ۷۲) اشتباه گرفت.

نیفتاده و به دلیل ادامه مبارزات احمدخان گله‌داری و کمتر از یک ماه در گزارش دیگری آمده است: «یکصد و پنجاه سوار و پنجاه پیاده با حسین‌خان سرکرده بهارلو مأمور به گله‌دار نمودند که با سرباز و توپ بروند احمدخان گله‌داری را بگیرند؛ و به نایب گله‌دار نوشته‌اند که سوار و جمعیت عقب احمدخان برود به هر خاک که برسد او را دستگیر نماید» (همان: ۱۹۹). در محرم ۱۳۰۱ [(آبان ۱۲۶۲)] هم گزارش شده است: «از قراریکه به حکومت خبر رسیده است نایب‌الحکومه گله‌دار با حسین‌خان سرکرده بهارلو با سرباز و توپ که رفته بودند به جم، مقصرینی که با احمدخان گله‌داری متحد شده بودند گرفته‌اند و غارت کرده‌اند بعضی دهات جم را. ... احمدخان گله‌داری یک هفته است که از گله‌داری فرار کرده، آمده در مسجد نو بست نشسته است» (همان: ۲۰۲). سرانجام، در پی این مبارزات، حکومت مرکزی حکومت خوانین گله‌داری را می‌پذیرد و در ماه رجب همان سال [(اردیبهشت ۱۲۶۳)] نایب‌الحکومه‌ای مناطق اسیر و علامرودشت به همراه منطقه گله‌دار به احمدخان تفویض می‌شود (سند ۳). در ربیع‌الاول ۱۳۱۱ [(شهریور ۱۲۷۲)] که حاکمیت گله‌دار به بهادرخان واگذار شده گزارش می‌شود: «قدری اغتشاش در گله‌دار به هم رسیده، میانه بهادرخان حاکم گله‌دار و غلامحسین‌خان گله‌داری [از خاندان خوانین گله‌داری] که بنای یاغی‌گری گذارده‌اند. حکم به فتح‌علی‌خان‌لاری شده که به حمایت بهادرخان برود به جهت گرفتن غلامحسین‌خان» (همان: ۴۳۹). در این مورد نیز، حکومت مرکزی حاکم نصب شده را تعویض می‌کند. چنانکه، ۸ ماه بعد (در شوال) [(اردیبهشت ۱۲۷۳)] محمدحسن‌خان فتح‌الملک را به ضابطی گله‌دار منصوب می‌کنند (همان: ۴۵۴). در این دهه‌ها حکومت مرکزی بر آن بوده است که منطقه گله‌دار را هرچه بیشتر تحت کنترل درآورد. البته، از تعویض‌های مکرر حاکمان گمارده از سوی حکومت مرکزی که حتی برخی از آن‌ها یک سال هم دوام نیاورده‌اند، افتادن فواصل زمانی میان سال‌های تعیین این حکام و مقاومت خوانین گله‌داری در مقابل آن‌ها مشخص می‌شود حکومت مرکزی حتی در این چند دهه نیز نتوانسته است تسلط کامل یابد و خوانین گله‌داری را از معادلات قدرت در منطقه برکنار کند. خوانین گله‌دار حتی

در سه دهه مذکور هم جز ۷ سال پراکنده (۱۲۹۹، ۱۳۰۰، ۱۳۰۱، ۱۳۰۶، ۱۳۰۷، ۱۳۱۱ و ۱۳۱۵) حاکمیت منطقه را در دست داشته‌اند. البته، اگر تمام این سه دهه نیز حاکمیت گله‌دار از خوانین گله‌داری گرفته می‌شد، این سه دهه در درون خود دوره قاجار - که بیش از سیزده دهه حکومت کردند (رضایی، ۱۳۷۹، جلد ۴: ۷۷) - نیز گرایش حداقلی می‌بود تا چه رسد به حاکمیت خاندانی که از صفویه تا دوره معاصر حاکم این منطقه بوده‌اند.

۱۰. چند نکته در مورد دیاگرام: (۱) تاریخ حکومت‌ها در ایران که در دیاگرام وارد شده است، از صفویه تا قاجاریه از: رضایی، ۱۳۷۹، جلد ۳: ۳۱۰ و جلد ۴: ۱۳، ۷۷-۴۴ و ۲۰۱-۱۹۷، صفویه تا افشاریه از: لمتون، ۱۳۳۹: ۲۵ و حسینی فسائی، ۱۳۸۸: ۵۴۰-۴۹۶ و قاجاریه و پهلوی از: آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۱۲۷ و ۲۸۸. ۲ (باقر خان گله‌داری پسر فریدون‌خان لاقل تا اواخر زندیه (۱۲۰۶ ه.ق. [۱۱۷۰ خ]) حاکم گله‌دار بوده است (خورموجی، ۱۳۸۰: ۷-۴۸۶). (۳) از شعبان ۱۳۰۶ [فروردین ۱۲۶۸] به بعد ضابطی «گله‌دار را به محمدابراهیم خان سرتیپ که همراه سرکار والا معتمدالدوله از طهران آمده» سپرده‌اند. در این تاریخ گفته شده، «از ضباط پارسال [مناطق ایالت فارس] اغلبی تغییر و تبدیل شده» اند (مأموران انگلیس، ۱۳۸۳: ۳۳۵). سه ماه پس از واگذاری گله‌دار به محمدابراهیم خان سرتیپ، دوباره در ذیقعد ۱۳۰۶ [تیر ۱۲۶۸] حسین‌خان حاکم گله‌دار گزارش شده است (سند ۶). (۴) تاریخ دقیق شروع و پایان دوره حاکمیت حسن‌خان مشخص نیست. فقط می‌دانیم که او برای مدتی خان گله‌دار بوده است (صدیقی، ۱۳۸۲: ۹۳). مطلعین منطقه نیز ذکر می‌کنند که پیش از علی اکبرخان، او برای مدتی خان بوده و سپس دستگیر شده و در شیراز اعدام می‌شود. حسن خان پسر علی اکبرخان که پدرش نام عمومی متوفی‌اش را برای او انتخاب کرده است، با تأیید مطالب مطلعین می‌گوید که عمویش پسر بزرگ پدر بزرگش بوده است. می‌گوید طول دقیق دوره حاکمیت عمویش را نمی‌داند، اما «شاید حدود ۱۰ سالی بوده». در مورد طول این دوره مطلعین منطقه نیز اطلاع دقیقی ندارند و فقط می‌دانند که حسن خان، پیش از برادر

آریستوکراسی منطقه‌ای و کلان مالکی ... ۱۷۹

کوچک‌ترش علی اکبرخان، برای چند سالی حاکم منطقه بوده است. علاوه بر آن، در ذیحجه ۱۳۱۵ [اردیبهشت ۱۲۷۷] گزارش شده فتح الملک حاکم گله‌دار، دشتی و دشتستان و در گله‌دار است (مأموران انگلیس، ۱۳۸۳: ۵۴۴) و احتمالاً، همین سال، سال پایان حاکمیت حسن خان باشد؛ و با توجه به این که در رمضان ۱۳۰۷ [اردیبهشت ۱۲۶۹] نیز نواب جمال الدین میرزا حاکم بلوک گله‌دار گزارش شده است (همان: ۳۵۸) طول دوره حاکمیت حسن خان از ۱۳۰۸ تا ۱۳۱۵ ه.ق. [۱۲۷۰ تا ۱۲۷۷ خ] در نمودار وارد شد. ۵) طبق سندی از وزارت مالیه مربوط به ۱۳۰۲ خ علی اکبرخان از ۲۰ سال قبل (۱۲۸۲ خ [۱۳۲۲ ه.ق]) به صورت پیوسته حاکم بلوک گله‌دار بوده است (وزارت دارایی، ۱۳۰۰: برگ ۱۷). در مورد سال پایان حاکمیت او، باید گفت، علی اکبرخان ۷ سال به شیراز و تهران تبعید و از زمان تبعید وی، پسرش عباس خان جانشین او می‌شود (نعیمی گله داری، ۱۳۸۹: ۲۱). به گفته بهزاد اسیری او چهار سال از آن (۱۳۰۸ تا ۱۳۱۲ خ) در تهران بوده و سرانجام با ضمانت محمدرضاخان بنی‌عباسی مرخص می‌شود (نوربخش، ۱۳۵۸: ۶-۳۵). پسرش حسن خان هم در طول دوره تبعید پدرش در شیراز را ۳ سال می‌داند که پس از آن به تهران تبعید می‌شود. او می‌گوید پدرش پس از پایان تبعید و بازگشت از تهران، حاکمیت را کنار گذاشته و امور را به پسرش عباس خان واگذار می‌کند. این نشان می‌دهد که حاکمیت علی اکبرخان بر منطقه گله‌دار تا ۱۳۰۵ خ ادامه داشته است.

۱۱. جم در سمت غرب گله دار قرار دارد و اکنون یکی از شهرستان‌های استان

بوشهر است.

۱۲. در منطقه گله‌دار تنگه‌های کشاورزی، دره‌های کوهستانی وسیع دارای خاک

حاصلخیز ناشی از انباشت رسوبات آبرفتی، عمدتاً در ارتفاعات جنوبی است. حسن خان می‌گوید هرکدام از تنگه‌های بندو و نوآباد بیش از ۳۰،۰۰۰ و ۲۰،۰۰۰ درخت نخل را در خود جای داده بوده است. کشت غالب در آن‌ها نخلداری بوده و نیز، بدلیل داشتن چشمه‌های آب و امکان هدایت آب آن‌ها با قنات به دشت‌های پایین کوه برای آبیاری

اراضی کشاورزی، مالکیت بر آنها در این منطقه نیمه خشک از اهمیت زیادی برخوردار بوده است.

۱۳. محمدحسین خان نوه احمدخان گله‌داری است و تا اوایل دهه ۱۳۴۰ خ درقید حیات بوده است. هم نزد خانواده خوانین و هم مطلعین مشهور است احمدخان با پسرعمویش محمدطاهر خان (پدر علی‌اکبر خان) و همچنین، با خوانین و راوی اختلاف و درگیری داشته است.

۱۴. نام یک ناحیه روستایی در بلوک گله‌دار و یک روستا از بلوک گله‌دار را ذکر می‌کند.

۱۵. مأمور مالیه جهات جغرافیایی نیمه شرقی و غربی بلوک گله‌دار را جابجا - به ترتیب جنوبی و شمالی - وارد کرده است.

۱۶. نکته: گفته می‌شود، در برخی موارد که طرفین درخواست بستن قرارداد مزارعه را داشته‌اند، قرارداد بسته می‌شده؛ اما روال غالب نبوده و بیشتر به صورت شفاهی میان مالک و زارعان بوده است. تنها در برخی موارد، قراردادی میان بزرگان روستا با مالک، برای دوره‌ای معمولاً ۵ تا ۱۰ ساله، بسته می‌شده است. همچنین، خوانین که اراضی آنها زیاد بوده و دفتردار داشته‌اند، برای کنترل محاسبات، در مواردی، در قبال میزان بذر تحویلی به زارع یا هنگام تقسیم محصول از آنها رسید دریافت می‌کرده‌اند. یا این که، فقط منشی خان آن را در مکتوبات حسابرسی‌اش یادداشت می‌کرده است. اما آن هم به صورت قرارداد مکتوب با جزئیات، پایبندسازی زارع به یک سال کاری در زمین مالک و مانند آن نبوده است. بطور عمومی نیز، بستن قرارداد مکتوب، روال غالب در منطقه نبوده است. در کنار اشاره زارعان به مرسوم نبودن قرارداد مزارعه، اما برخورداری آنان از امنیت، توجه به یک موضوع نشان می‌دهد اگرچه معمولاً، میان زارعان و خان یا هر مالکی قرارداد مکتوب امضاء نمی‌شده و خود زارعان هم می‌گویند تقاضایی برای بستن قرارداد در زراعت نداشته‌اند، نشان از ناامنی زارع در برابر مالک نیست، بلکه با توجه به یک ساله بودن دوره زراعت است که نیازی به بستن قرارداد نبوده است؛ این که، در این

منطقه دو نوع کشت دیگر، نخل و گز هم در قالب نظام سهم‌بری میان کشاورز و مالک متداول بوده است. مطلعین می‌گویند چون نخل و گز بیش از یک قرن عمر می‌کنند و بحث توارث مالکیت برای نسل‌های بعد مطرح بوده است، افراد غارس نخل و گز سند مالکیت نخیلات و گزهای سهم خود را از مالک، خان یا غیر خان، دریافت می‌کرده‌اند و هیچ نخل و گزی بدون سند نبوده است. همچنین، کهنسالان می‌گویند خوانین دون شأن خود می‌دیدند که با کم دادن حق زارعین و غارسین خود را بدآوازه کنند. حتی افرادی که خویشاوندان زیادی نداشته‌اند، مانند مهاجران خوش نشین تک خانواری مشغول به کار در اراضی خوانین نیز می‌گویند سهم‌شان را دریافت می‌کرده‌اند. در واقع، نوعی عرف قدرتمند نیز در حفاظت از آنان مؤثر بوده است؛ عرفی که قسمتی از آن را زنان و مردانی که در کوچه‌های روستاها دور هم جمع شده، با نیک یا بد گویی از فلان اعیان حیثیت اجتماعی او را برساخته و به نوعی، مردم را به حمایت یا عداوت نسبت به این یا آن ترغیب می‌کرده‌اند. در کنار توجه به اهمیت شأن، حیثیت و آداب‌دانی اجتماعی برای آریستوکراتها، این جملات چنین وضعیتی را باز می‌نمایانند: «خب خان اسم و رسم داشت. [اگر] این کار می‌کرد بدش می‌گفتند». «نمی‌توانست. رسم نبود. رعیت ازش بر می‌گشتند. [مرسوم] نبوده. کی می‌گوید! من که این طور چیزی نشنیده‌ام». «مردم فحشش می‌دادند. رسوایش می‌کردند. ... [او هم] خان بود. بار خودش می‌کرد [مگر حاضر بود این بار ننگ را به دوش کشد]» که ۲ من گندم یا خرما یا آدم فقیری [را] ندهد! و ...

۱۷. دولت مدرن رضاشاه در ایران از ۱۳۰۴ خ رسماً قدرت گرفت (زرین‌کوب، ۱۳۸۰: ۸۶۶). «ارتش منظم ملی» را بنا گذاشت. «سیاست متمرکزسازی» و «تجدد آمرانه» را در پیش گرفت (اتابکی و زورکر، ۱۳۸۷: ۱۸). ساختار جدید دیوانسالاری و تقسیمات اداری را بوجود آورد و بوسیله تکنولوژی مدرن ارتباطی امکان دسترسی سریع به درون مناطق را یافت (آزاد ارمکی و نصرتی‌نژاد، ۱۳۸۹: ۹-۲۲). قدرت‌گیری این دولت به برچیدن حکومت‌های محلی انجامید. بسیاری از سران مناطق و ایلات سرکوب، برخی نیز دستگیر و کشته شدند (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۸۱-۱۳۰). در بیخه‌جات و گله دار نیز از

۱۳۱۳ خ به بعد دولت مدرن- به جز دوره هفت ساله پس از ۱۳۲۰ خ که پس از اخراج رضاشاه از ایران دوباره حکام محلی قدیم قدرت گرفتند، مردم عموماً مسلح و حکومت محلی برقرار می‌شود- اعمال قدرت می‌کند و نهادهای دولت مدرن مانند پاسگاه‌های نظامی، فرمانداری‌ها، شهرداری‌ها، آموزش و پرورش، ثبت احوال و ... و نیروهای دولتی برای صدور شناسنامه، سربازگیری، کنترل کشت تنباکو، متحدالشکل کردن لباس مردان، اعمال نظم شدید در خلع سلاح عمومی و ... در منطقه حضور دارند (تهمک، ۱۳۹۲: ۱۰۷-۷۹).

۱۸. تکثر نواحی قدرت مسلح محلی در درون بلوک گله‌دار:



آریستو کراسی منطقه‌ای و کلان مالکی ... ۱۸۳

نقشه ۳- نواحی حاکم‌نشین در درون بلوک گله‌دار.^۱ نقشه مینا از: حسینی فسائی، ۱۳۱۳ ه.ق.

۱۹. از روستاهای منطقه اسیر و در شمال منطقه گله‌دار بوده است (حسینی فسائی،

۱۳۸۸: ۱۲۵۴ و ن.ک به: نقشه شماره ۳).

۲۰. گِبَنَه: از گندم خرد شده است و تقریباً مانند برنج طبخ می‌شود. گوشت کَبَرَمَه:

غذایی اعیانی که با قطعات بزرگ گوشت طبخ می‌شود.

۲۱. شیخ سلیمان نصوری داماد علی اکبرخان بوده و خواهر شیخ سلیمان نیز همسر

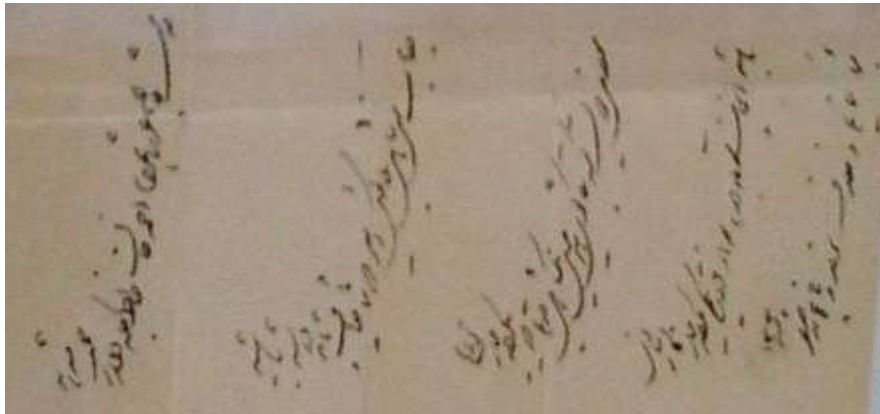
عباس‌خان بوده است (صدیقی، ۱۳۸۲: ۴۳).

۱- خود روستاهای تراکمه جنوبی و شمالی جزء منطقه اشکنان بوده‌اند. اما چون مابقی روستاهای ناحیه تراکمه در منطقه گله‌دار قرار داشته و مردم ناحیه، آن دو روستا را نیز جزء ناحیه تراکمه می‌دانند و می‌گویند مجزا نبوده و خویشاوند و مرتبط بوده و هستند، لذا، مرکز آن با همان تراکمه جنوبی مشخص شد.

سندها:

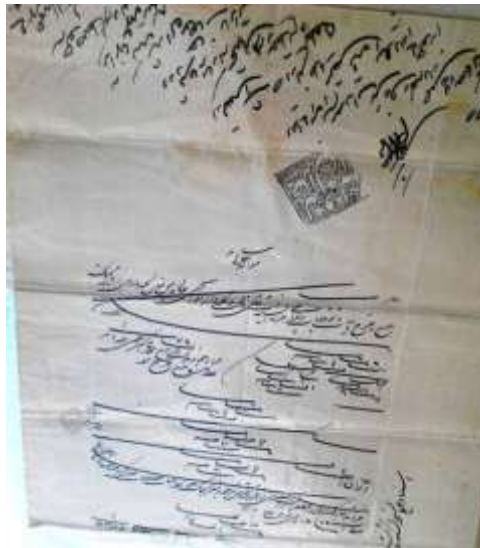
اسناد شماره ۱ تا ۶ (به لطف محمدصادق فریدون نژاد).

سند ۱- در ۱۳۰۳ ه.ق احمدخان ضابط گلهدار بوده است:



سند ۲- تحویل مالیات بلوک فال و گلهدار ابوابجمعی حسین خان گلهداری به حکومت

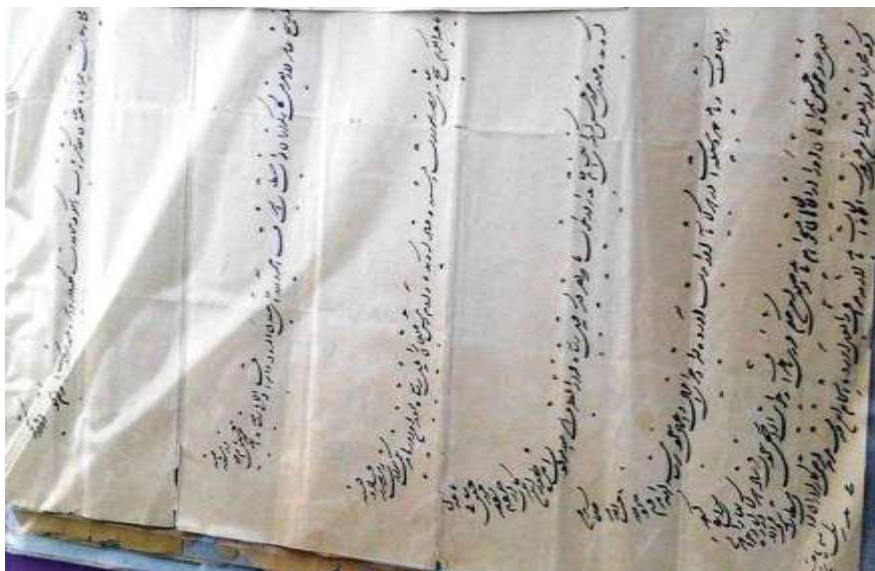
مرکزی، جمادی الاولی ۱۳۰۴:



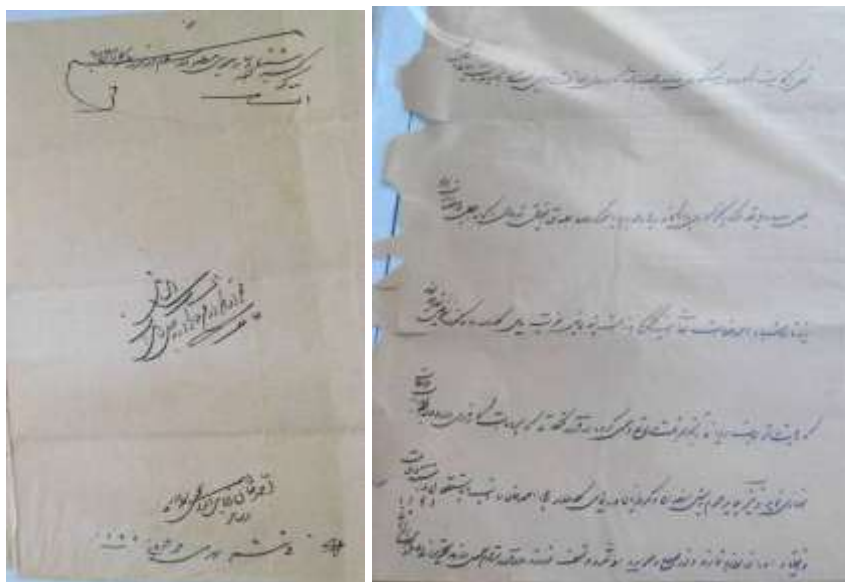
آریستوکراسی منطقه‌ای و کلان مالکی ... ۱۸۵

سند ۳- احمدخان نائب الحکومه محلات گله‌دار و اسپر و علامرودشت در رجب

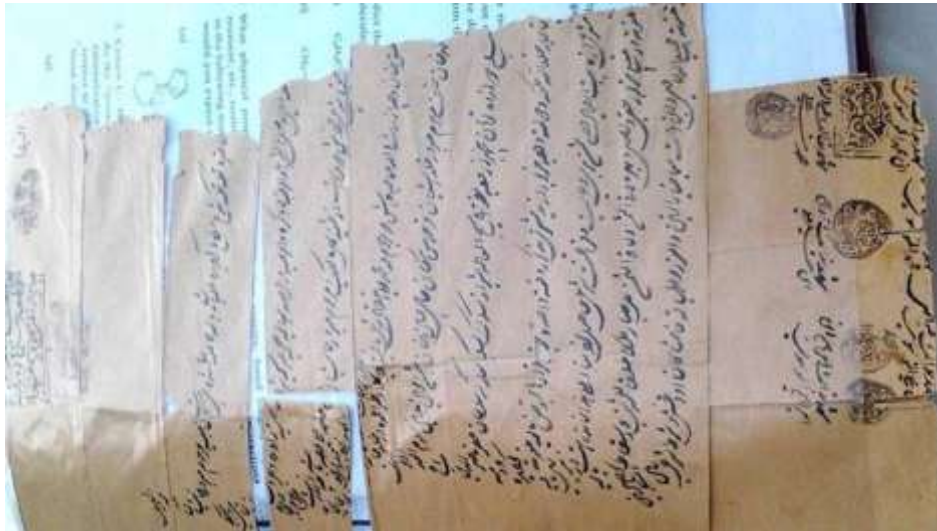
:۱۳۰۱



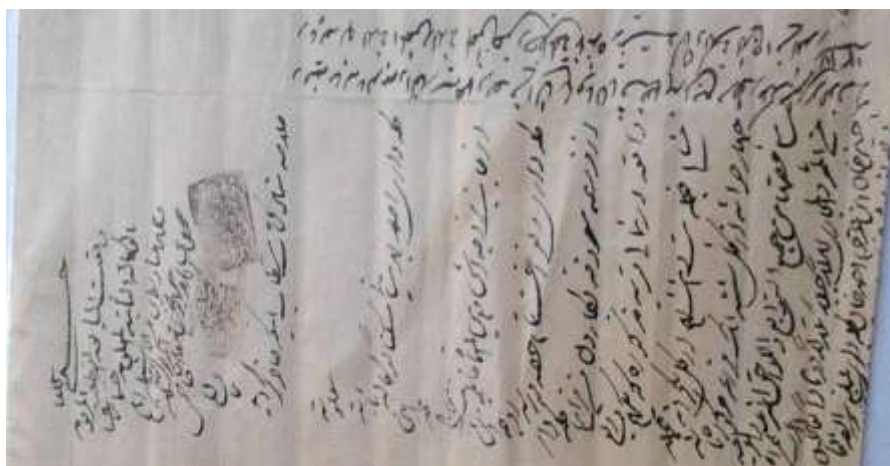
سند ۴- حاکمیت احمدخان گله‌داری در ۱۲۹۸ و ذی الحجه ۱۲۹۹:



سند ۵- چند نمونه از اسناد مالکیت خوانین گله‌داری: سند ۵- ۱- احمدخان املاک ناجیه دختر ملامحمدعلی پسر حسن خان و دختر پسر عمویش، موروثی از پدرش که او هم از پدربزرگش (حسن خان) و مادر بزرگش (مادر محمدعلی) به ارث برده را کلاً خریداری کرده است.



سند ۵-۲- فروش بخشی از اراضی روستای کارون متعلق به فاطمه دختر حاج محمد امین به حسین خان گله‌داری:



آریستو کراسی منطقه‌ای و کلان مالکی ... ۱۸۷

سند ۳-۵- سند تقسیم محصولات برداشتی از روستای خوزی متعلق به حسین خان و حسن خان پسران احمدخان و غلامحسین خان گله‌داری از عموزاده‌های آنها. محمدصادق فریدون‌نژاد می‌گوید، نیمی از روستا متعلق به احمدخان بوده و به آنها ارث رسیده است و پدرش حسنعلی خان (نوه حسین خان) حدود سال ۱۳۶۰ خ آن را می‌فروشد:

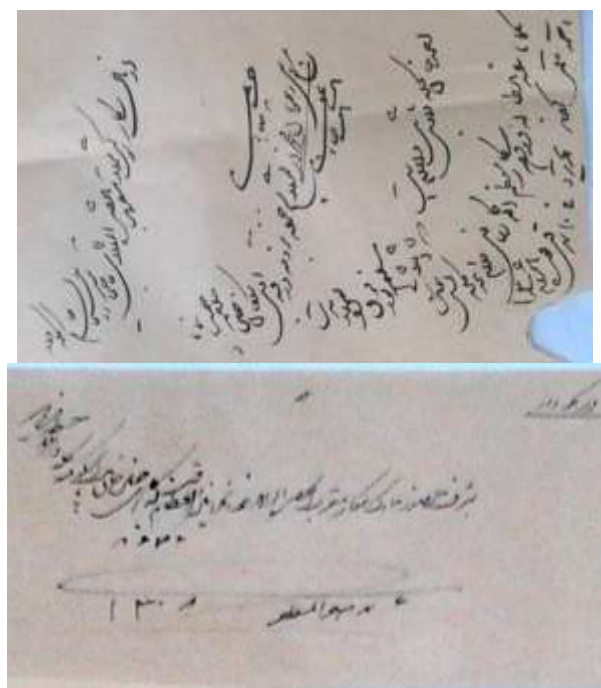


سند ۴-۵- سند تقسیم املاک محمدخان گله‌داری (نخلستان، اراضی آبی و دیم، مزارع و روستاها). چون هنگام فوت او (۱۲۳۰ و اند.ه.ق [حدود ۱۱۹۴ خ]) اولاد ذکورش به سن تمیز نرسیده بودند حسن خان برادرزاده‌اش را حاکم بلوک می‌نمایند (حسینی فسائی، ۱۳۸۸: ۱۴۵۹). سند مربوط به ۱۲۴۱ ه.ق [۱۲۰۵ خ] است و گفته شده برای "رفع تنازع و قطع مشاجره اولاد" او املاک را میان‌شان تقسیم کرده‌اند. احتمالاً چون آنها (حدود ۱۰ سال بعد) دیگر به سن تمیز و برزگسالی رسیده‌اند مشاجراتی در مورد ارث خود داشته‌اند، بنابراین املاک را میان‌شان تقسیم کرده‌اند. این سند که گفته می‌شود سند تقسیم املاک محمدخان است، نام خود او که در قسمت بالای آن بوده از بین رفته است، اما تاریخ و نام فرزندان او (شکرالله و محمدباقر^۱) مشخص می‌کند سند تقسیم املاک او است. وسعت املاک او در حدود املاک علی‌اکبر خان است.

۱- همان باقر خان است که جانشین پدرش می‌شود. طبق تاریخ شفاهی و مکتوب در بیخه‌جات محمدباقر را باقر نیز می‌گفته‌اند. به محمدباقر خان اشکنانی باقر خان هم می‌گفته‌اند (مثلاً ن. ک. به: وثوقی، ۱۳۸۳: ۷-۶۶ و ۱۸۴ و عسکری و کارگر جهرمی، ۱۳۹۱: ۶۸ و ۷۲). هنوز اراضی او در منطقه بیرم نیز به "زمین‌های باقر خانی" معروف است.



سند ۶- اسناد حاکمیت حسین خان بر گله‌دار در ۱۳۰۶ ه.ق:

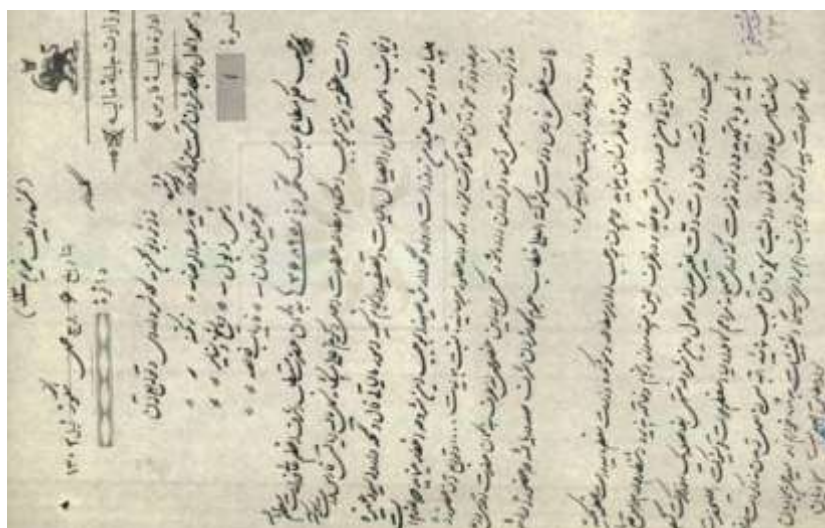


آریستوکراسی منطقه‌ای و کلان مالکی ... ۱۸۹

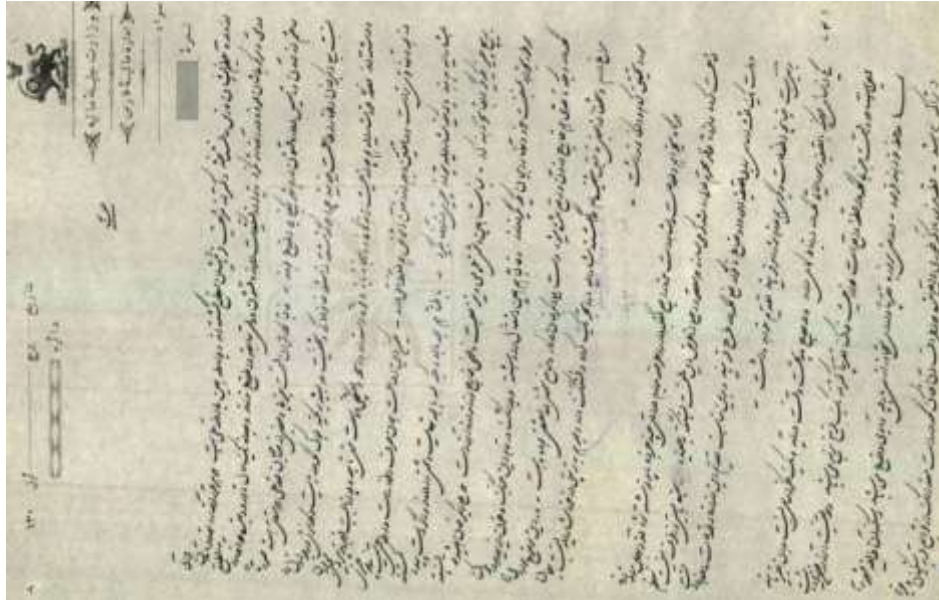
سند ۷- نامه داراب [خان] به یکی از مقامات حکومت مرکزی. مهر اسم او در پشت نامه درج است (داراب، ۱۳۰۰ ه.ق):



سند ۸- کلانتران برخی نواحی گله‌دار را نام می‌برد و اشاره می‌کند هر کدام دارای توابعی نیز بوده‌اند (وزارت دارایی، ۱۳۰۰: برگ ۱۱۳):



سند ۹- (همان: برگ ۱۹):



سند ۱۰- بخشی از فهرست تفصیلی نقاط جمعیتی بلوک گله‌دار و کلانتران نواحی و

توابع آنها (همان: برگ‌های ۷-۳۵):

ردیف	نام مکان	تعداد	توضیحات
۱	گلستان	۱۰	
۲	سنگین	۱۵	
۳	سرخس	۲۰	
۴	سرخس	۲۵	
۵	سرخس	۳۰	
۶	سرخس	۳۵	
۷	سرخس	۴۰	
۸	سرخس	۴۵	
۹	سرخس	۵۰	
۱۰	سرخس	۵۵	
۱۱	سرخس	۶۰	
۱۲	سرخس	۶۵	
۱۳	سرخس	۷۰	
۱۴	سرخس	۷۵	
۱۵	سرخس	۸۰	
۱۶	سرخس	۸۵	
۱۷	سرخس	۹۰	
۱۸	سرخس	۹۵	
۱۹	سرخس	۱۰۰	
۲۰	سرخس	۱۰۵	
۲۱	سرخس	۱۱۰	
۲۲	سرخس	۱۱۵	
۲۳	سرخس	۱۲۰	
۲۴	سرخس	۱۲۵	
۲۵	سرخس	۱۳۰	
۲۶	سرخس	۱۳۵	
۲۷	سرخس	۱۴۰	
۲۸	سرخس	۱۴۵	
۲۹	سرخس	۱۵۰	
۳۰	سرخس	۱۵۵	
۳۱	سرخس	۱۶۰	
۳۲	سرخس	۱۶۵	
۳۳	سرخس	۱۷۰	
۳۴	سرخس	۱۷۵	
۳۵	سرخس	۱۸۰	
۳۶	سرخس	۱۸۵	
۳۷	سرخس	۱۹۰	
۳۸	سرخس	۱۹۵	
۳۹	سرخس	۲۰۰	
۴۰	سرخس	۲۰۵	
۴۱	سرخس	۲۱۰	
۴۲	سرخس	۲۱۵	
۴۳	سرخس	۲۲۰	
۴۴	سرخس	۲۲۵	
۴۵	سرخس	۲۳۰	
۴۶	سرخس	۲۳۵	
۴۷	سرخس	۲۴۰	
۴۸	سرخس	۲۴۵	
۴۹	سرخس	۲۵۰	
۵۰	سرخس	۲۵۵	
۵۱	سرخس	۲۶۰	
۵۲	سرخس	۲۶۵	
۵۳	سرخس	۲۷۰	
۵۴	سرخس	۲۷۵	
۵۵	سرخس	۲۸۰	
۵۶	سرخس	۲۸۵	
۵۷	سرخس	۲۹۰	
۵۸	سرخس	۲۹۵	
۵۹	سرخس	۳۰۰	
۶۰	سرخس	۳۰۵	
۶۱	سرخس	۳۱۰	
۶۲	سرخس	۳۱۵	
۶۳	سرخس	۳۲۰	
۶۴	سرخس	۳۲۵	
۶۵	سرخس	۳۳۰	
۶۶	سرخس	۳۳۵	
۶۷	سرخس	۳۴۰	
۶۸	سرخس	۳۴۵	
۶۹	سرخس	۳۵۰	
۷۰	سرخس	۳۵۵	
۷۱	سرخس	۳۶۰	
۷۲	سرخس	۳۶۵	
۷۳	سرخس	۳۷۰	
۷۴	سرخس	۳۷۵	
۷۵	سرخس	۳۸۰	
۷۶	سرخس	۳۸۵	
۷۷	سرخس	۳۹۰	
۷۸	سرخس	۳۹۵	
۷۹	سرخس	۴۰۰	
۸۰	سرخس	۴۰۵	
۸۱	سرخس	۴۱۰	
۸۲	سرخس	۴۱۵	
۸۳	سرخس	۴۲۰	
۸۴	سرخس	۴۲۵	
۸۵	سرخس	۴۳۰	
۸۶	سرخس	۴۳۵	
۸۷	سرخس	۴۴۰	
۸۸	سرخس	۴۴۵	
۸۹	سرخس	۴۵۰	
۹۰	سرخس	۴۵۵	
۹۱	سرخس	۴۶۰	
۹۲	سرخس	۴۶۵	
۹۳	سرخس	۴۷۰	
۹۴	سرخس	۴۷۵	
۹۵	سرخس	۴۸۰	
۹۶	سرخس	۴۸۵	
۹۷	سرخس	۴۹۰	
۹۸	سرخس	۴۹۵	
۹۹	سرخس	۵۰۰	
۱۰۰	سرخس	۵۰۵	

سند ۱۱- بخشی از شکایتنامه تعدادی از اهالی گله‌دار از شیوه خلع سلاح توسط مأمورین دولتی با همکاری خان گله‌دار (استانداری فارس، ۱۳۲۹: برگ ۸).



منابع

- آبراهامیان، یرواند. (۱۳۸۹). *تاریخ ایران مدرن*، ترجمه: محمدابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
- ابن بلخی. (۱۳۷۴). *فارس‌نامه ابن بلخی*، به تصحیح گای لسترنج و رینولد آلن نیکلسون، شیراز: بنیاد فارس‌شناسی.
- ابن حوقل، ابوالقاسم محمد. (۱۳۴۵). *صورة الارض*، ترجمه: جعفر شعار، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ابن خردادبه. (۱۳۷۰). *المسالك و الممالک*، ترجمه: حسین قره‌چانلو، تهران: مترجم.

- اتابکی، تورج و زورکر، اریک یان. (۱۳۸۷). *پیشگفتار*، در: اتابکی، تورج (گردآورنده). *تجدد آمرانه: جامعه و دولت در عصر رضاشاه (مجموعه مقالات)*، ترجمه: مهدی حقیقت‌خواه؛ تهران: ققنوس.
- آزادارمکی، تقی و نصرتی‌نژاد، فرهاد. (۱۳۸۹). *تبیین جامعه‌شناختی شکل‌گیری دولت مطلقه مدرن در ایران، فصلنامه مسائل اجتماعی ایران*. شماره ۱، تهران: دانشگاه تهران.
- استانداری فارس. (۱۳۲۹). *شکوائیه اهالی فارس از وضعیت نابسامان زندگی و تعدیات خوانین*، سند موجود در: تهران، *آرشیو ملی اسناد ایران*، شماره شناسه سند: ۴۱۱۷۹/۲۹۳.
- استاین، سر اورل. (۱۳۸۹). *از گله‌دار تا بوشهر*، به کوشش علی نعیمی گله‌داری، ترجمه: احسان نظری. شیراز: ایلاف.
- استراس، آنسلم و کوربین، جولیت. (۱۳۸۷). *اصول روش تحقیق کیفی: نظریه‌مبنایی*، ترجمه: بیوک محمدی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- اصطخری، ابواسحق ابراهیم. (۱۳۷۳). *ممالک و مسالک*، ترجمه: محمد بن اسعد بن عبدالله تستری، به کوشش ایرج افشار. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- اقتداری، احمد. (۱۳۷۲). *کاروان عمر: خاطرات فرهنگی سیاسی هفتاد سال عمر*، تهران: مؤلف.
- _____ . (۱۳۷۱). *لارستان کهن و فرهنگ لارستانی*، تهران: جهان معاصر.

آریستو کراسی منطقه‌ای و کلان مالکی ... ۱۹۳

- بثیر، ارنست. (۱۳۶۵). *مقدمه*؛ بر: شیرازی، ابن عبدالکریم علیرضا، *تاریخ زندیه (جانشینان کریم خان زند)*. به تصحیح ارنست بثیر، ترجمه: غلامرضا ورهرام. تهران: گستره.

- بنی عباسیان بستکی، محمداعظم. (۱۳۳۹). *تاریخ جهانگیریه و بنی عباسیان بستک*، به کوشش عباس انجم‌روز، تهران: کاویان.

- بیات، کاوه. (۱۳۶۵). *شورش عشایری فارس سال‌های ۱۳۰۹ - ۱۳۰۷*، تهران: نقره.

- پوویس، جان‌اتان. (۱۳۷۹). *اشرافیت*، ترجمه: فرزین آرام، تهران: شیرازه.

- ترکمان، اسکندریک. (۱۳۵۰). *تاریخ عالم آرای عباسی*، جلد دوم، نیمه دوم، تهران: امیرکبیر.

- ترنر، برایان اس. (۱۳۸۶). *شرق‌شناسی، پیام‌دینیسیم و جهانی شدن*، ترجمه: سعید وصالی، تهران: بنیاد نهج البلاغه.

- تقوی، نعمت‌الله. (۱۳۸۹). *جامعه‌شناسی روستایی*، تهران: دانشگاه پیام نور.

- توفیق، ابراهیم. (۱۳۸۸). *تاملاتی نظروزرانه درباره هویت ملی/ایرانی: آسیب‌شناسی گفتمان‌های هویتی و علوم اجتماعی*؛ ارائه شده در مرکز پژوهش‌های فرهنگی و

اجتماعی. دسترسی در: ۱۰ خرداد ۱۳۹۲: <http://www.towfigh.blogfa.com>

- تهمک، محمدرضا. (۱۳۹۲). *فراز و فرود گروه‌های استراتژیک پیش از مشروطیت تاکنون، مورد مطالعه: منطقه بیرم لارستان*. *پایان‌نامه کارشناسی ارشد* جامعه‌شناسی، به راهنمایی محمدابراهیم موحدی و مشاوره محمدحسین پناهی، تهران: دانشگاه علامه طباطبائی.

- *حبل‌المتین*. (ذیقعه ۱۳۲۸ ه.ق). سال هجدهم، شماره ۲۰، ۱۱ ذیقعه برابر ۱۴ نوامبر ۱۹۱۰، کلکته.

- *حدود العالم من المشرق الى المغرب*. (۱۳۴۰). به کوشش منوچهر ستوده، تهران: دانشگاه تهران.
- حسینی خورموجی، محمدجعفر. (۱۳۸۰). *آثار جعفری*، به تصحیح احمد شبیبانی، شیراز: بنیاد فارس شناسی.
- حسینی فسائی، میرزا حسن. (۱۳۸۸). *فارسنامه ناصری*، به تصحیح منصور رستگار فسائی، دوره دو جلدی؛ تهران: امیرکبیر.
- _____ . (۱۳۱۳ ه.ق). *نقشه مملکت فارس*، به کوشش مسعود مهندس؛ تهران: بی نا.
- خورموجی، محمدجعفر بن محمدعلی. (۱۳۸۰). *نزهت الاخبار: تاریخ و جغرافیای فارس*، به تصحیح: علی آل داود، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- داراب [خان]. (۱۳۰۰). *نامه داراب*، سند موجود در: تهران، *آرشیو ملی اسناد ایران*، شماره شناسه سند: ۲۱۰/۵۵۰.
- دریایی، عبدالله. (۱۳۷۹). *گفتارها و روایت‌هایی از سرگذشت آل‌نصور و آل‌حرم*، شیراز: نوید.
- رزم‌آرا، حسینعلی. (۱۳۳۰). *فرهنگ جغرافیایی ایران: آبادی‌ها، جلد ۷: استان هفتم*، تهران: دایره جغرافیایی ستاد ارتش.
- رستگار فسائی، منصور. (۱۳۸۸). *آثار میرزا حسن فسائی*، در: *فارسنامه ناصری*، تهران: امیرکبیر.
- رضایی، عبدالعظیم. (۱۳۷۹). *تاریخ ده هزار ساله ایران*، جلد‌های سوم و چهارم. تهران: اقبال.
- روزنامه *ایران*. (۱۲۹۵). *ولایات ممالک محروسه ایران، فارس*، شماره ۳۵۹، سه‌شنبه هشتم رجب، تهران.

آریستو کراسی منطقه‌ای و کلان مالکی ... ۱۹۵

- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۰). *روزگاران: تاریخ ایران از آغاز تا سقوط سلطنت پهلوی*، تهران: سخن.
- مأموران انگلیس. (۱۳۸۳). *وقایع اتفاقیه*. به کوشش: علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، تهران: آسیم.
- سوداگر، محمدرضا. (۱۳۵۸). *بررسی اصلاحات ارضی: ۵۰ - ۱۳۴۰*؛ تهران: موسسه تحقیقات اقتصادی و اجتماعی پازند.
- شوارتس، پاول. (۱۳۸۲). *جغرافیای تاریخی فارس*، ترجمه: کیکاوس جهاننداری؛ تهران: انجمن مفاخر فرهنگی.
- شیرازی، ابن عبدالکریم علیرضا. (۱۳۶۵). *تاریخ زندیه (جانشینان کریم خان زند)*. به تصحیح ارنست بئیر، ترجمه: غلامرضا ورهام، تهران: گستره.
- صدیقی، ابراهیم. (۱۳۸۲). *تاریخ و جغرافیای گله‌دار*، شیراز: ایلاف.
- طباطبایی، جواد. (۱۳۸۶). *تأملی درباره ایران، جلد نخست: دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران*، تهران: نگاه معاصر.
- عسکری، سید احمد و کارگر جهرمی، وحید. (۱۳۹۱). *خاندان حاج سیدعلی تاجر بیرمی در ایالت فارس، بر پایه اسناد سیاسی، تجاری و اجتماعی*، تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.
- فراهی، محترم. (۱۳۷۷). *سیر تحول نقشه و تقسیمات کشور ایران ۱۲۸۵ تا ۱۳۷۷ هجری شمسی*؛ تهران: وزارت کشور.
- فریدی مجید، فاطمه. (۱۳۹۰). *سرگذشت تقسیمات کشوری ایران (کتاب اول)*. *جلد چهارم*؛ تهران: بنیاد ایران‌شناسی.
- کاتوزیان. (همایون کاتوزیان)، محمدعلی (۱۳۸۸). *جامعه کم‌آب و پراکنده: الگوی تحول دراز مدت اجتماعی-اقتصادی در ایران*؛ در: *نه مقاله در جامعه‌شناسی تاریخی ایران*، ترجمه: علیرضا طیب. تهران: مرکز.

- کتابچه جمع مالیات بلوک فال و گله‌دار و اسیر و علامرودشت. (۱۳۰۴ ه.ق). سند موجود در: تهران، مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، آرشیو اسناد؛ شماره بازیابی: ۹۸۳ س س و محل و شماره بازیابی: ۱۱۷۰۴۸.
- کرونین، استفانی. (۱۳۸۷). ارتش، جامعه مدنی و دولت در ایران: ۱۳۰۵ - ۱۳۰۰؛ در: اتابکی، تورج (گردآورنده). *تجدد آمرانه: جامعه و دولت در عصر رضاشاه (مجموعه مقالات)*، ترجمه: مهدی حقیقت‌خواه. تهران: ققنوس.
- لسترنیچ، گای. (۱۳۸۳). *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*؛ ترجمه: محمود عرفان. تهران: علمی و فرهنگی.
- لمتون، آ. ک. س. (۱۳۳۹). *مالک و زارع در ایران*؛ ترجمه: منوچهر امیری. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مطهری‌زاده، موسی. (۱۳۷۸). *جنبش ضداستعماری جنوب و آزادی‌خواهان کازرون*؛ تهران: قو.
- مقدسی، ابو عبدالله. (۱۳۶۱). *احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم*؛ ترجمه: علی‌نقی منزوی؛ تهران: مؤلفان و مترجمان.
- میرزایی، غلامرضا. (۱۳۸۱). *قشقایی‌ها و مبارزات مردم جنوب*؛ تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- نصوری، جبار. (۱۳۷۷). *ماجرای کشته‌شدن کنسول انگلیس در بندرلنگه*؛ ترجمه: حسن فرامرزی؛ *هفته‌نامه نسیم جنوب*، ویژه‌نامه جشن فرهنگ؛ پیش شماره ششم، بوشهر.
- نعیمی گله‌داری، علی. (۱۳۸۹). *مقدمه*؛ بر: استاین، سر اورل. *از گله‌دار تا بوشهر*؛ شیراز: ایلاف.
- نوربخش، حسین. (۱۳۵۸). *بندرلنگه در ساحل خلیج فارس*؛ بندرعباس: اداره کل فرهنگ و هنر هرمزگان.

آریستو کراسی منطقه‌ای و کلان مالکی ... ۱۹۷

- واحد پژوهش و تألیف گیتاشناسی (۱۳۸۷). *اطلس گیتاشناسی استان‌های ایران*، تهران: گیتاشناسی.

- وبر، ماکس. (۱۳۸۷). "عینیت" در علوم اجتماعی و سیاست اجتماعی، در: *روش‌شناسی علوم اجتماعی (مجموعه مقالات)*، ترجمه: حسن چاوشیان. تهران: مرکز.

- وثوقی، محمدباقر. (۱۳۸۳). *آیت الله سید عبدالحسین لاری و جنبش مشروطه‌خواهی*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

- وزارت دارایی. (۱۳۰۹). *غارت و تصرف ادارات مالیه، شهرضا و روستاهای فارس توسط اشرار ندیجانی و سرکوب آنها توسط قوای نظامی سیرجان و سواران بهارلو*، سند موجود در: تهران، *آرشیو ملی اسناد ایران*، شماره شناسه سند: ۲۴۰/۲۰۳۸۴.

- ----- . (۱۳۰۰). *گزارش اوضاع اقتصادی، اجتماعی طوایف و ایلات بلوکات گله‌دار و فال فارس در خصوص وصول مالیات*؛ سند موجود در: تهران، *آرشیو ملی اسناد ایران*، شماره شناسه سند: ۲۴۰/۸۱۱۰.

- یمین‌الممالک اسفندیاری، اسدالله. (۱۳۸۱). *تحولات سیاسی صفحات جنوبی ایران*، به‌کوشش: محمدباقر وثوقی، تهران: وزارت امور خارجه.

- Badiou, A. (۲۰۰۳). *Saint Paul: The Foundation of Universalism*.

Trans: Ray Brassier. California: Stanford University.

- Denzin, N. & Lincoln, Y. (۲۰۰۳). *Strategies of Qualitative Inquiry*.

London: SAGE.

-Derrida, J. (۱۹۹۷). *Of Grammatology*. Trans: Spivak, Gayatri

Chakravorty. Baltimore: The Johns Hopkins University Press.

- Heinich, N. (۱۹۹۷). *La Sociologie de Norbert Elias*. Paris: La Decouverte.
- Iggers, G. G. (۱۹۹۷). *Historiography in the Twentieth Century: From Scientific Objectivity to the Postmodern Challenge*. Lodon & Hanover: Wesleyan University.
- Jenkins, K. (۲۰۰۴). *Re-thinking History*. London & New York: Routledge.
- Jordheim, H. (۲۰۱۲). *Against Periodization: Koselleck's Theory of Multiple Temporalities*. In: *History and Theory*, ۵۱ (May, ۲۰۱۲), ۱۵۱-۷۱. U. S. Middletown: Wesleyan University.
- Marx, K. (۱۹۷۳) *Grundrisse: Introduction to the critique of political economy*. Trans: Nicolaus, M. New York: Random House.
- -----, (۱۸۵۳) . *Marx to Engels*. In: Marx, K. and Engels, F. *On Colonialism*, p: ۳۰۹. Moscow: Foreign Language Publishing House.
- -----, (۲۰۰۷). *The British Rule in India, in: Dispatches for the New York Tribune*. P: ۲۱۲-۹. Ed: James Ledbetter. London: Pinguin Books.
- Said, E. W. (۲۰۰۳). *Orientalism*. London: Pinguin Books.
- Weber, M. (۱۹۶۴). *The Theory of Social and Economic Organization*. Ed: Talcott Parsons. New York: Free.

آریستوکراسی منطقه‌ای و کلان مالکی ... ۱۹۹

-Wittfogel, K. A. (۱۹۶۷). *Oriental Despotism: A comparative study of total power*. New Haven and London: Yale University Press.